

سقف طین

اسفیوش	شاسپرم	بارتنگ	شسته
ده درم	ع درم	ع درم	ع درم

ضعف عربی کل از منی تخمه نایب بیان کند و درست
 یکس از نعل صغ عربی در گشته بریان کرده با ایندل
 و کل از منی بر حال خود با ایند و جلد یا هم نیا میزند
 وقت حاجت دو درم از آن با دو درم روغن کل و پنجدرم
 کلاب تناول فرمایند

نایب در کله آدمی چهار چشمه است یکی تپه و یکی شور
 و یکی کنده و یکی شیرین چشمه گوش تلخ است
 از جهتر آنکه آب از دهره میخورد چشمه چشم
 شنو است از جهته آنکه آب از دل میخورد تا دل جوش
 نژد آب از چشم فرو نیاید چشمه بینی کنده است
 چرا که آب از شش میخورد چشمه دمان نشدیرین است
 چرا که آب از جگر میخورد مهمم

جوزمانش بر زانج خربزه نیاد کند
 یک درم کیمقل دو درم هم درم
 مشک دارو با غیر از مشک نیند و با بون حمار حل
 هم درم کشته و کستن تا خشک کرد و دو دیگر باره
 طلایه نما نیند و قدری از آن در دماغ جگر مانند
 بسپوش شود و اگر با مشک حلایه کند و یکبار بر نیند بوش
 ز این

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸

معجون اكرار اطبا

خاصيت اين بيار است اما مخصوص است بخند صبر
 اول آنکه راه را زياده کند و دل و دماغ را قوت دهد
 و نشاط زياده کند و قضيبها کند و کون روي نيلو کند
 و استعمال کند بعد از ميغت آنا از عرق النسا و قمرس
 و نقصان ميني از بجمعت جمله مرضها عصيان اعين گردد
 شربت سه درم با سه مثقال نافع بود صفت آن
 شقاقل خولجان و خصي الثعلب بهمن سرخ و سفيد
 و وج و تدري سرخ سفيد لسان العضا فیر ميک درم
 سه سقنقره سه مثقال حب البان و حب البلسان و
 حب قلع سفيد کرم حيارين کرم صبر کرم کدرم کند با کرم تيز
 کرم شلغم کرم اسپت و خشکاش و خشک دانه کرم ترينه کرم نثرت
 کرم کدرشام کرم ميان و خشک مریا ميک دو درم نار صیل
 مغز بادام و مغزسته و مغز حب صنوبر و مغز صبيته الخضرا
 و مغز حب القطن و کبچر مغز ميک ميغت درم دارچيني قرنفل

وقرظ سنبل الطیب و اسارون و سیبانه و کبابه چینی سعد کوفی
دارغفل جوزیو یا جوز الطیب و نارشک و عود خام و غیر اشوب
وزعفران هر یک مسقالی شکر ترکی دو آنک زنجبیل بوزیدان
قط شیرین مغز جب الذلم درون عقری هر یک دو درم او و یا با هم
بکوبند و مغز با هم بکوبند غیر شکر زعفران یا هم بیاینزند
عسل کف گرفته سه برابر در ظرفی کاشی یا چینی
نگاه باید داشت و اینها هر گز
و در عقب چهار یک پاره کاویان است

مفرج باقوتی از کفنه نورا له من کایه سزارین

یا قوت رحمانی یا قوت زرد هر یک مسقالی لعل یک مسقال مروارید
نصفه دو مسقال کهر یا دول زرد یک ل فیروز یک ل
بسدول یشم دول جبر لا جورده مغول یک مسقال
بالنگو چهار ل کاو زبان چهار ل پوست ترنج چهار ل
بهمن سرخ چهار مسقال هفت سفید دول سنبل دول
قرظ دول فرنجشک سه ل نارشک سه ل

در روغ

در روغ عقری دول قافله کبابه قافله صغار یک مسقال
زرنب دول سادج هند ی سه مسقال سعد کوفی دول
کیا به دول شفاقل سه ل طباسیر چهار ل ضد لیس نشل
ورق کل سرخ سه ل زرشک منقعی سه ل کینز خشک دول
کل مختوم یک ل کل ارمنی یک ل کل نیلوفر سه ل
پوست بلبله کایدی سه ل امله منقعی دول نیم کاشی سه ل
عود عود خام چهار مسقال مخلص سه ل مصطکی سه ل
زعفران نیم ل ابریشم محرق سه ل عنبر اشوب یک ل نیم
شکر تبیی یک ل پازهر یک ل نیم ماه فروین یک ل
ورق نقره ال ورق طلا ال نبات یکم نیم آب به
صدورم آب سیب صدورم آب امرود صدورم
آب انار شیرین صدورم عرق کل صدورم عرق
بید صدورم عرق کاو زبان صدورم سرسبی یک مسقال

در روغ کافور
در روغ کافور

اطر بلال نباتیت که تخم فوی مستعمل است و ششتر تخم کرفس بود بزرگی
 چون تیور و شکل زیره بود بغایت تلخ و آنچه سبز بود قدری
 بزرگ تر بود از تخم هلال دان خوانند و آن اطر بلال است
 غیر مصری بود و این مؤلف گوید که از طرف اهو او رند و آنچه بود
 از کوه اطر بلال مصری بود و خشیش ویرا رجل الطیر شتر
 و رجل الغراب نیز گویند و صر لشیاطین نیز گویند و گفته شود
 طبیعت اطر بلال گرم و خشکست در درجه دوم و در سرداوت
 بر حق و برص بغایت سودمند است و بعضی نهان است و بعضی باد و درم از آن
 باد آنکی عاقر حباب نیز با عمل برشند و لعوق کنند و یک ساعت
 یاد و ساعت در افتاب به بیشتر عرق بکنند و گاه باشد
 که همان زمان ایله بکنند و گاه باشد روز دیگر باشد ایله
 برزند و بعد از آن آب زرد بسیار روانه شود و لون
 آن موضع باز بلون بین نشود خاصه که این رحمت در موضع
 گوشت مند بود زودتر ادا است تر ذایل شود و غیر اطر
 جامع این کتاب امتحان کرده و این میریت اما بشرط
 اول تنقیه کرده باشد و بعد از آن این دو استعمال
 کند

کنند و باید که در تابستان که افتاب بغایت گرمی بود
 و بعضی گویند بیک جزو اطر بلال و پوست مار بیک جزو و ورق
 سداب بیک جزو و مجموع گفته و بخته پنج روز هر روز سه درم
 باشد از آنکودی بیات مند از برص شفا یابد خاصه در افتاب
 برشند اگر اطر بلال با تدریج کف گرفته برشند و هر روز
 دو مقال با آب گرم بیات مند پانزده روز البته برص ذایل کند
 اگر اطر بلال کوفته و بخته در بینی زن دمنده بیند از
 انتمون آن نودی و زصری و قضبانی خرده است
 بهترین آن اقیمر اطر بلال بود یا مقدسی که تخم او سرخ بود
 و تازه شکوفه نباتت که سبزه ماند و سرش نمای وی
 باریک است طبیعت آن گرم و خشک است در رسم دریم
 نافع بود جهت صبح تشنج امتلائی مهمل سودا
 بلغم بود جهت ماخوی بغایت نافع بود اگر بافتن
 بیات مند یا تنها و باید که در مطبوخ بسیار بخوشند
 که قوت وی باطل شود و غیبان وقتی آورد شریقی
 از وی در مطبوخ ازه درام با بخت درم شاید

وگویند تاده درم شاید محذّر کرب یا گوید اگر شش مقال
 باد و وقتیه شراب سنگین بصاحب سپرز دهد ثقیل باشد
 و صاحب منہاج آورده است که بر روغن بقیع بادام چرب
 کتد اگر ششها استعمال میکنند در مطبوخ و این
 ماسویه گوید مطبوخی است که پیش از آن روغن
 بادام استعمال کتد اگر شش استعمال کتد شربتی
 از یک درم یاد و درم اگر نقوع خواهد کرد از دو درم
 یا چهار درم اقحوان احدی مرضی خواهد بود
 و عرار و عین اعلی در مضر کرب کاش خواهد بود بیوتانی
 قربانیون در موصل شجره کافور خواهد بود اقحوان کافور کبریم بود
 پیارسی کاو چشم خواهد بود عین البقر شربتی با بونه کاو
 بهترین است که بر کوی بسوزد و تیر و کلوی
 سفید بود و اندرون زرد و در طبع تلخ و طبیعت
 وی گرم و خشک در درجه دوم سهل بلغم و سودا بود
 شکر کرده بریزند و عرق براند محلل خونها فسرده بود
 ناسور را نافع بود و زنی را که حیض سید بود فرجه خود
 برگیرد بکشد اگر همچنان خشک باشد یا سنگین
 یا با

یا با نمک یا بنامند مسول بلغم و مره سودا بود و صاحب
 جامع آورده است که آب وی چون بکشد بر اعضا نزدیک
 انشیس و در کین طلا کتد قوت بجاعت تمام بدرسد

د اخلاص
 کتابخانه جناب آیت الله العظمی محمد حسن
 ۱۲۹۸
 شماره ششم
 کتاب طب
 اردو نفا محمد بن ابوالحسن

به نستعین بسپاس بیقیس خداوندی را
که ذات او بهیچ مانند نیست و صفات او بهیچ وجه تشبیه نتوان کرد
خیال در عالم جلال او نکنید و و هم در احاطه و بعلم او نشنید
و تعریف او در صدف امکان نیاید و در قالب زبان
نشاید و سلام و صلوات برسید کونین و ضوایه
تقلین مکرّم محترم محمد مصطفی علیه افضل الصلوات
و اکمل التحیات **آب بعد** در این مدت که دعا کور مخلص
محمد بن الیاس غفر الله له ذنوبه از واردان مشرب
مر و وزیران سده منبع امیر کبر و مقرب بر نظیر ملکا الامرا
افتخار العجم مطهر الاضاف و العدل غیاث الدوله
و الدین یسدر ابن الامیر العادل خیر غویایی
در صد و دفا رس اشاره فرمود تا کتابی مختصر
در طب بزبان فارسی ترکیب و تالیف کنند تا گاه
فراغت

فراغت بشرح مطالعه مختصر شود توقع آنکه دعا
کو مخلص را معذور دارد و بنظر لطف و اکرام
منظور و روشنست که کلام المعلول معلول و جهید
المقبل مقبول و این مختصر مشتمل بر چهار مقاله است
مقاله اول در علم طب نظری و آن هفده باب است
مقاله دوم در علم عملی طب و آن پنجاه و نه باب است
مقاله سیم در ذکر ادویه مفرده و فواید و حساب
و خدای آن و آن پست و شست بابت بر ترتیب
حروف تهجی **مقاله چهارم** در ذکر ادویه مرکبه و آن
پست و دو باب است **مقاله اول** در علم نظری طب
و آن هفده باب است **باب اول** در معرفت
علم طب **باب دوم** در آنکه طب چند قسم است
باب سیم در معرفت امور طبیع **باب چهارم**
در معرفت تن درستی و بیماری **باب پنجم** در معرفت

۱۴
احوال بدن **باب ششم** در معرفت اجناس بنفها **باب هفتم**
در معرفت نفس **باب هشتم** در معرفت اسباب مرضه
باب نهم در معرفت اسباب بیماریها کریم و سرد **باب**
دهم در معرفت بنفها **باب یازدهم** در معرفت احوالی که دلالت
بر نیکی و بدی بیمار و بیمار کند **باب دوازدهم** در معرفت
روزها و بجا نیر **باب سیزدهم** در تدبیر هوا

۱۵
باب دوازدهم در بجان
باب سیزدهم در تدبیر هوا
باب چهاردهم در فضاهای سال
باب پانزدهم در نذیر طعام و شراب
باب شانزدهم در تدبیر خواب
باب هفدهم در نذیر مسافران
مفاسد **دوم** در علم طب و عدت
هر عضوی از اعضا از سر تا قدم و معالجه هر یکی از آن
باب در صلوات
باب **دوم** در سرسام
باب چهارم در دوار و سرد
باب پنجم در صدغ
باب ششم در سکنه
باب هفتم در سبات
باب نهم در سلسله
باب **دهم** در ریاحین

باب در نیان و محق

باب نازدهم در عشق

باب دوازدهم در لقوه و استرخا

باب سیزدهم در اختلاج

باب چهاردهم در رعشه

باب پانزدهم در فایه

باب شانزدهم در رمد

باب هجدهم در ضعف بصر

باب نهم در کوفی گوش و درد گوش

باب نوزدهم در زکام و نزله

باب بیستم در اندن خون از منی

باب بیست و یکم در ورم زبان

باب بیست و دوم در ناخوشی بوی دهان

باب بیست و سوم در درد دندان

باب بیست و چهارم در خفاق

باب بیست و پنجم در زبره

باب سیزدهم در تنها

باب چهاردهم در معالجه زمره و کزبیدن جافوران

باب پانزدهم در نایدن حشرات مقاله سوم در کس آریه

مفرد و فولا که و ^{و جوان} محبوب و این

مقاله بیست و هشت بابست

و در ترتیب حروف تهی نهاده شد تا مطالقات

فوائد رسد مقاله چهارم در ذکر

ادویه مرکب و این مقالات بیست و دو

باب در مفردات و معاجین اول

باب در کواشها دوم

باب در قدصها سوم

باب در حبهها چهارم

باب در استوقها پنجم

باب در شرابها و سبکچینها ششم

باب در لعوقها هفتم

باب در مطبوخات هشتم

بیست سرسبز ل وادی می نالی هر که املت بیست سرسبز ل وادی می نالی

باب در ایارها	دهم
باب در کتکها	دهم
باب در روغنها	بازدهم
باب در ضامدها و طلاها	دوازدهم
باب در ککها	سیزدهم
باب در حقهها	چهاردهم
باب در سنونها	پانزدهم
باب در سوطت و غیرها	شانزدهم
باب در دروسی که خون از منی بازدارد	هفدهم
باب در دروسهای قی	هشدهم
باب در دروسی که عرق او رزد و دروسی که عرق بازدارد	نوزدهم
باب در سمنات	بیست
باب در سردمها	بیست و یکم
باب در غلوات	بیست و دوم
مقدمت اول در علم نظری و طب	
و این مقالات بهنده باب است	
باب	

باب در شناختن علم طب
 بدانکه علم طب علمی است که احوال بدن انسانرا
 بدان بشناسند من روشنگر است یا تن و درستی
 از و زائل شده است تا صحت و تن درستی موجود
 نگاه دارد و زائل شده باز آرد و باید دانست
 که بدن انسان مرکبت از موضوع و صور است
 و موضوع مرکبت از عناصر چهارگانه است
 یعنی هوا و آتش و آب و خاک و اما جای هر یک
 از این عناصر در چهارگانه مختلفست و کیفیت
 و طبیعت هر یکی ضده یکدیگر اند پس
 بسبب اختلاف و اماکن جای هر یکی از این
 عناصر در چهارگانه از و ضد جای خود اند
 و میخورانند که از یکدیگر جدا شوند و ممکن
 طبیعی خود روند و بسبب بضاد طبیعت
 و کیفیت بالذات فاسدند و این صود
 و قوی و ایم الشوقست تا باقی و موجود

مانند درین موضوع و میجو اهد تا این
موضع بر حال ترکیب خود بماند و تحلیل
نرود و فاسد نشود اما این فعل صوره
کاری است که بقهر و لوس می باشد تا
کاری که بطبع باشد پدید آید پس این
صفت صوره بدن بر حفظ و نگاه داشت
موضوع خود باقی نمی ماند و آن خود سبب
اندرونی طبع است و از بیرون اسباب
سته ضروری که از هوا و مشروب و مطعم
و خواب و بیداری و حرکت و سکون و
استفراغ و احتقان و احداث نفسانی
است در وی اثر می کند و احوال او می گرداند
و بدین سبب است که کوشیدن صوت
باین سیاه پیرونی و اندرونی پایدار
نیست پس بصورته چیزی می پایست
که صوره را یاری دهد از بیرون تا موت

او تمامتر

او تمامتر آید و حیرت نقصان قوتش
بکند از اندرون نه بکلی بل مقدار امکان
و این علم طب است که خدای تعالی از برای
داشته است پس طبیعت معاون و یاری
این طبیعت و صورتش تا مدتی دراز
این بدن برین هیأت نگاه دارد و اکبر
افتی بوی رسیدن در آن کوشند که زود زائل

گرداند **باب دوم**

در آنکه علم طب چند قسم است علم طب منقسم
میشود بر دو قسم علم نظری طب و علم
عملی علم عملی نکوستن در امور طبیعی
باشد که جاری و روانست بر مجری طبیعی
و نکوستن در اسباب و نکوستن در
و علم و عملی بدانستن است که تن درستی
تن درستان چگونه نگاه باید داشتند
و بیماری از ایشان چگونه زایل گرداند

نظری

با استعمال چیزهای سوزمند و بازدا^{شتن}
چیزهای پان کار **باب سوم** در امور طبی
امور طبیعی یازده است یکی از آن جمله
ارکان است و ارکان اجسامی است که ماده
اولین از همه کاینات است و هر یک
از آن بسیط است یعنی جسمی است بیک
سان که اجزای او همه بیکدیگر مانند
در صورت و طبیعت و آنرا پنج تن استخراج
ایشان انواع کوناگون از کاینات بدید
آیند و آن التماس است و هوا و آب و خاک
و ایشان هر چهار صند بیکدیگر اند و
اماکن و جایگاه هر یک از آن مختلفند
التشن جسمی لطیف بسیط است و موضع
طبیعی او باکپی دیگر عناصر است و بدین
سبب او را خفیف مطلق خوانند و طبع
او گرم و خشک است و منفعت او در کاینات
الت

الت که چیزهای بد و لحد و هوا جسمی است
بسیط موضع طبیعی او بالا است و زیر التشن
و بدین سبب او را خفیف بالا اضافه گویند
و طبع او گرم و تراست و منفعت او در کاینات
است که تخمد و کشادگی باز دید او در آب
جسمی است بسیط و جایگاه طبیعی او الت است که
گردد زمین بر آن سوزد و زیره هوا باشد
و بدین سبب او را ثقیل بالا اضافه گویند
و طبع او سرد و تراست و منفعت او در کاینات
الت که ارکان پذیرنده ~~تغذیه~~ نقشها
و شکلها شوند داخل جسمی است بسیط
و جایگاه طبیعی او زیر دیگر ارکان است و بدین
سبب او را ثقیل مطلق گویند و منفعت او
در کاینات استمساک و حفظ اشکال و هیأت
است **دوم** مزاج است و آن کیفیتی است
که از تفاعل کیفیات متضاده که در عناصر

تنظیم الاجرام موجود است عادت نماید باز دید
ایند که هر رکنی از ارکان بصورت اثر کننده اند
و بماده اثر پذیریده و هرگاه که آن چهار
صورت با یکدیگر بکوشد و هر که که قوی
یکی از ایشان شکسته شود صورت دیگری
از میان بدید ایذ اندام مزاج گویند و آن
نه است چهار مفرد و چهار مرکب مفرد
گرمی و سردی تری و خشکی مرکب گرمی
و خشکی گرمی و تری **معلوم** اخلاط است
و خلوط رطوبتی است که در بدن مردم
روانت و در موضع طبیعی اخلاط که رگها
و اعصاب میان کشاده چون جگر و معده
و سپرز و زهره و تولد اخلاط از غذاست و
و بعضی خلطهایی نیک باشد و آنرا طبیعی گویند
و آن است که بدل مایه تحمل بدن میشود و بعضی
بد باشد و آن ناطیعی است و حق او آنست که از

بدن بیرون

درویی پوشیده است و آن عشا که ممکن
جوهر دماغ است لطیف تر است و تری آن
عشا که ممکن فحفا است سخت تر است و
غلیظ تر و مزاج دماغ سرد و تر است و
اما منفعت سردی مزاج او آنست که از
ادراک محسوسات و از قوه تفکر و تذکر
گرم نشود و حرارت روح حیوانی و حراره
غریزی که پیوسته از دل بدوی رسد
او را معتدل دارد و منفعت تری او آنست
که از محسوسات و مدردات زود در ماند
و از بسیاری حرکات خشک نشود و نیند
سبب اعصاب لینه باشند و دل مرکبست
از گوشت و عروق و رگهای شریان که
از وی رسته است و رگ اجوف که از جگر
بدرآمده است و دل صنوبری شکست

۲۶
و معدن روح حیوانی و حرارت غریزی
است و مزاج او گرم و خشک است جگر
جگر عضویت همچون خون افسرده
و اندر جگر خون فی است که کیلوس الحیا
جمع شود اما جگر بقوه مصاصه کیلو
از معدنه خویشتن کشد بواسطه عروق
ما ساریقا و اندر رگهای باریک که با کشت
برایخته است پراکنده شود همچنان
باشد که هکی کیلوس با همگی اجزای
جگر ملاقات افتد و مزاج گرم و ترا
و اثیان عضوی کوشتی است مانند عدلا
و سیمداست همچون کوشتیستان همچنان
خون در یستان سید کردد و منی شود
باشیر شود چون خون با اثیان رسد سفید
کردد و منی شود و مزاج او گرم و تراست
و قسم دوّم که خادمه رؤسا اند همچون
اعضد

۲۷
اعضاست و بیها که خادمه زماغذ و شریقی
و رگهای چینه که خادمه دلند آورده
و رگهای چینه که خادمه جگرند و او
و منی که خادمه اثشان و الت شاسلند
بنجم قوتهاست و ان سه قسم است طبیعی
و حیوانی و نفسانی قوه طبیعی در جگر است
و ان دو نوع است خادمه و محدوده مخدّه
دو جنس است جنسی است که تصدّف در
غذا کند از جهت بقای شخص و ان دو گونه
است غذایی و نامیده و جنسی دیگر است
که تصدّف در غذا میکند از جهت بقای نوع
و ان دو گونه است مولده و منصوره
و منصوره و کار قوه عاریده است که غذا
نشانده متعددی میگرداند باید که با تامل
می گرداند و کار نامیده نسبت که در اقطار
بدن می افزاید بر تناسب طبعی تا بدنه من

میشود و غار سرد و قوت مولده دو
 نوعت یکی تولد منی کند اندر نرو ماده
 و دیگر قوتها که در منی باشد از هم جدا
 کند تا هر جزوی از اجزای منی آن عضو
 شود که استعداد آن دارد پس این
 قوه مولده از اجزای مذکور مزاج می گرداند
 اطبا این را مغیره اهل کوبند و قوه منصوصا
 نتیجه فاطر حکیم جل جلاله و عظم شانه
 و خطها و شکلهای اندام بدید اورد
 و خادمه چهارند جاذبه و ماسکه و هاضمه
 و رافعه فاعل قوه جاذبه است که جذب
 آنچه نافع و سودمند باشد میکند و این
 در جمله اعضا این قوه هست چنانکه از
 غذا آنچه جوهر و مایع را شاید دماغ
 نخورد کشد و دیگر اعضا همچنین فعل
 قوه ماسکه است که آنچه جاذبه نخورد
 کشد

کشیده باشد نگاه دارد تا قوه هاضمه
 آنرا دفع و هضم کند و فعل قوه هاضمه
 چند نوعست گاهی آنچه قوه جاذبه
 آنرا جذب کرده باشد و ماسکه آنرا
 نگاه داشته باشد هضم کند و گاهی
 فضله را مستعد گرداند و این چنان
 باشد که اگر فضله زمین باشد هضم
 کند و گاهی فضله را مستعد گرداند
 اندامها را تا قوتی معتدل گردد
 و اگر لایط بود هم بطریق تخمین انبساط
 بقوام معتدل باز اورد تا واقعه دفع
 کند فعل قوه دافعه است که دفع
 فضله کند که در غذا باقی باشد و غذا
 نشاید تا فضله باشد از مقدار غذایی
 بدن و بدن از آن نیازی بود قوه

حیوانی در دست و آن قوتی است
 که اندامها را بوجود او پذیرنده
 حس و حرکت باشد و معنی زندگی
 اندر همه اعضا بوجود او بدید اید و
 حرکات ترس و خشم باین قوه اضافه
 میکند از آن جهت که می باید از انقباض
 و انبساط که عارض میشود این روح را
 که منسوب بقوه حیوانی می کند و بنزدیک
 اطباء روح جوهری لطیفست که از بخار
 خون و لطافت اخلاط تولد کند همچنانکه
 ماده اعضا کثافت اخلاطست ماده
 روح لطافت اخلاطست اینست قوه
 نفسانی قوه حس و حرکت را گویند
 و آن در دست است بدان ماند که قوه
 نفسانی جسی است و در تحت او دو
 قوه است

و
 و
 و
 و

قوه است مدبره و محله و قوه مدبره
 که حس است و در قوه در تحت او
 مدبره و مصوره دیگر مدبره دوگون
 است مدبره که ظاهر و مدبره باطن
 مدبره ظاهر حواس خمس است حس
 بینایی و شنوایی حس بوییدن است
 و چشیدن و لمس کردن و بسوزن
 و مله که باطن منقسم میشود و گو
 نامدبره معجزه است و همچنانکه
 که خیالی از زید و عمر حاصلست انرا
 مشترک گویند و خزانه و آن خیالست نامدبره
 معانی جزو حس است همچنانکه مثلاً ادراک
 دوستی از زید و دشمنی از عمر و انرا
 وهم میگویند و خزانه او طاقت است
 و قوه متصرفه قوتی است که در محروقات

سلسله
 حرکت

و قوه متصرفه قوتی است که در محروقات

این دو خزانه میکند یعنی خزانه
 حسد مشترک و خزانه وهم بر سبیل
 ترکیب و تفصیل همچنانکه انسانی
 که او برادر و سرد باشد مالی سرد باشد
 و همچنانکه نخپال دریا بی از شیر و چوبی
 از غسل اگر قوت و همی حیوانی استعمال
 این قوت متصرفه کند انرا متخیله
 گویند و اگر جوهر نفس ناطقه استعمال
 این قوت کند انرا متفکره گویند که
 قوت محکم دو گونه است باعثه و فاعله
 دیگر باعثه دو گونه است باعثه ممت
 هست شهوانی که طالب لذات و نافع
 باشد و باعثه است غصه کی دافع
 و مضد و زیان کار است فاعله انست
 که تحریک اعضا و مفاصل میکند و

الارش
 از

الارش متحرک ششم افعالی است
 و آن دو گونه است مفرد و مرکب
 مفرد انست که قوت تمام است و همچون
 فعل اعضا متشابه الاجزا ابتدا در جذب
 غذا از بهر آنکه هر یک بطبع غذا موا
 جوهر خویش جذب کند همچون
 گوشت مثلا که مزاج او گرم و تر است
 بنج غذا گرم و تر جذب نکند و دیگر
 اعضا همچون سرد و مرکب انست که بهر
 قوت تمام شود چون مری و فعل معده
 فعل مری بقوت اختیاری او عضله
 حلفت و فعل معده بقوی حساب
 و قوت طبیعی است از بهر آنکه حاجت مند
 او بخدا بقوت حسد ادراک کند و کیفیت
 جاذبه او بطبع در حرکت اید و غذا را
 جذب کند هفتم ارواح است و این

غلط است

سه گونه است طبیعی و حیوانی و نفسانی
معدن روح طبیعی جگر است و این روح
از جگر در رگهای ناچهنده نفوذ میکند
و به همه بدن می رسد و معدن روح
حیوانی دل است و این روح از دل در
رگهای ناچهنده که اندر اشراپه کوفتند
نفوذ می کند و به همه بدن می رسد
و روح نفسانی معدن او دماغ است
و این روح از دماغ در رگهای نفوذ
میکند و به همه بدن می رسد **هشتم**
اعیان است و آن چهار گونه است سن
ضیان و کوزکی است و این سنی است
که بالذن و افزون شدن درین سن
همیشه باشد و متهم این سن تا سی
سالگی باشد و گرمی و تری درین سن
عالمیت و سن شیب و حیوانی است
و این سنی است که بالذن و افزون
شدن

شدن درین سن تمام شود و منتهی
این سن سی و پنج سالگی است و گرمی
و خشکی یزدین سن غالب است و سن
کهنیت و این سنی است که نقصان
ظاهر شده باشد اما هنوز قوتها
سست نشده باشد و متهم این سن
شصت سالگی است و سردی و خشکی
بذین سن غالب است و سن پیری و
شیخوخت است و این سنی است که ضعیف
قوتها ظاهر باشد و **نهم** اصل ایشان
سرد و خشک اما از بسیاری تری که در
بدن ایشان کرد آمده باشد سرد و تر
باشد **نهم** الموانت و سبب باز
دیدن رگها یا اندرونی باشد
یا پرونی الجاندرونی باشد بواسطه
غلبه خلطها باشد چنانکه اگر خون غالب

۴۶
 باشد رنگ بدن سرخ باشد و اگر بلغم
 غالب باشد رنگ بدن سپید باشد
 و اگر صفرا غالب باشد رنگ بدن زرد
 باشد و اگر سودا غالب باشد رنگ بدن
 سیاه باشد و اعتدال رنگ بدن از اعتدال
 اخلاط باشد و لجز سبب ان پروینی باشد
 همچون سردی شهرها سقلستان و
 گرمی شهرهای ساهان یا از حدک نفتا
 باشد همچنانکه سردی بحالت وزردی غم
 رنگهای وترس اما لای موی هر چه سیاه
 باشد از سوختگی سخت و حرارت قوی باز
 دیداید و رنگ سرخ حرارت ان کمتر
 از حرارت سیاه باشد و حرارت همچون کمتر
 از حرارت سوخی باشد اما سفید شدن
 از ضعف حرارت می پزی باشد و کوه کردن
 بلغم عفن اما رنگهای چشم سبب سیاهی
 چشم

رنگهای

۴۷
 چشم هفت چیز است یا از یکی روح باصر
 باشد یا از کدو و ان باشد یا از کوی
 رطوبت موی باشد یا از تیزی این
 رطوبت باشد یا از سیاهی طبقه عینیه
 و اسباب حدوث زرق و صد اسباب
 کلی و سیاه چشمی باشد اما سهلت
 و شعلت از اجتماع بعضی اسباب سودا
 از رقت باشد **رهم** سمند است
 و از فرمهی و لاغری و تنگی و کندگی بدن
 باشد فرمهی که از بسیاری گوشت بود
 از گرمی و تری بود فرمهی که از بسیاری
 معده بود از سردی و تری بود و لاغری
 که از اندکی گوشت بود از سردی و خشکی
 بود لاغری که از اندکی پیه بود از گرمی
 و خشکی بود سخافت و تنگی که از گرمی و تری
 بود کندگی و صلابت از سردی و خشکی بود

۴۱
پازدهم فرق میان نر و ماده مزاج
گرم و تر و خشک و تر بود مزاج ماده
سرد و تر بود و السلام **باب چهارم**
در تن درستی و بیماری سبب و غرض
تن درستی مطلق ^{کب} التنت که مزاج و تن
اعضاهای بسیط و مرکب برهیا ئی باشد
که چنانکه یا بذازوی که افعال او جاری باشد
بدجوی طبیعی یعنی افعال هر عضو ^{صده} خاص
چنانکه باید از وی صادر شود فی الوقتی
و اشکال اعضای مرکب اندر کیفیت و کیفیت
برهیا ئی باشد که منفعت و فعل هر یک
نی مضرة و فی الوقت باشد اما بیماری حالی
است ناطیعی و بدین سبب اندر یک قوت
از قوت های اعضا باشد و بیشتر افعی بدید آید
بذات پس تن درستی یک جنس است و
بیماری سه جنس سوال مزاج و سوال ترکیب
و ترق

۴۹
و تعرق اتصال سوال مزاج در اعضای
بسیط و سوال ترکیب در اعضای مرکب
باشد و تفرد اتصال است که اجزای
اعضایی که پیوسته باشد کسسته
شود فرق میان سبب و غرض التنت
که سبب چیزی را گویند که اول آن باشد
و از هستی آن حال نوبد یذاید و غرض ^{حده}
ناطیعی باشد که تابع مرض باشد مثال
سبب و غرض و هم مرض هرگاه که عفونی
در خلط حادث شود تب باز دید آید
و از تب در در سر عفونت سبب و تب
مرض و در در سر عرض **باب پنجم**
در نبض و احوال آن حرکت نبض حرکتی
مکانی است که دل و رگ های چمنده را می
جنباند بانبساط و انقباض از جهت ^{حفظ}
حرارت غریزی و زیاده کرده بخار

خانی واستنشاق هوای خنک و هدر نبضی
 بدو حرکت و دو سکون تمام شود فرض
 کنیم که حرکت اول انبساط است و سکون
 از پس آن و نبض از شیر یا ساعد باید
 جت از بهر آنکه ساعد دست زود
 بیرون توان آورد و از پیرون آوردن
 آن شرم نباشد و نیز شیران برآید
 دلت و گوشت بران کمتر است و لجانند
 نبض ده جنس است **اول** ماخوذ است
 از مقدار انبساط و آن سه نوع است
 عظیم و صغیر و معتدل عظیم نبضی باشد
 که حرکت او آینه دراز و پهنای رک
 تمام افراشته باشد و صغیر ضد عظیم
 باشد و معتدل میان هر دو جنس است
دوم ماخوذ است از زمان حرکت و آن
 سه نوع است سریع و بطی و معتدل سریع
 نبضی

نبضی باشد که زمان حرکت انبساط او
 سخن کوتاه باشد و بطی ضد او باشد
 و معتدل میان آن جنس **سوم** ماخوذ
 است از زمان سکون که در میان آن
 دو نوع است متواتر و متفاوت متواتر
 آنست که دو حرکت انبساطی افتاده باشد
 بقایت کوتاه باشد و متفاوت ضد متواتر
 باشد **چهارم** ماخوذ است از مقدار
 قوت و آن سه نوع است قوی و ضعیف
 و معتدل قوی نبضی است که قرع انامل
 کند و برانگشت گوید بقوة و ضعیف
 ضد قوی باشد **پنجم** ماخوذ است
 از مقدار سختی و صلابت جرم رک و نرمی
 آن و آن سه نوع است صلب و لین
 و معتدل نبض صلب نبضی بود که قوت
 انگشت با اعتمادی قوی حرکت انبساطی
 است

و سبب است در قوی در رک

۴۲
اوفر و نشانند این ضد است جنس ه
ششم ماخوذ است از مقدار لجه در
میان رگت از روح و خون که مرکب او
و ان سه نوع است ممتلی و خالی و معتدل
نبضات است که حرارت و رطوبت و چیزی که
در میان رگ بود در یابند و خالی ضد
ممتلی است جنس **هفتم** ماخوذ است
از جگونی گرم رگ و ان سه نوع است گرم
و سرد و معتدل و نبض سرد گرم را
محتاج شرح دادن نیست جنس **هشتم**
ماخوذ است از وزن حرکات و ان دو
نوع است حسن الوزن و رذی الوزن
حسن الوزن نبضی باشد که زمان حرکت
انبساط و زمان حرکت انقباض و زمان
هر دو سکون که از بس هر دو حرکت بود
هم مناسب باشد رذی الوزن الجنان
باشد که وزن نبض جوان چون وزن
نبض بر

نبض پیر باشد جنس **نهم** ماخوذ است
از خلصه کیت و ان دو نوع است مستوی و مختلف
نبض مستوی نبضی است که حرکت باز پس
اون حرکت اول ماند و اندر یک باب دیگر
اند جنس **دهم** ماخوذ است از عدد
نبضات عروق و ان دو نوع است منتظم و
نامنتظم و این دو نوع نبضات الا در نبض
مختلف و در نبض مستوی نباشد و لجه از
نظای و می نظای می جویند نوعی است از
مختلف از بهر آنکه این نظام مختلف

باب ششم در لجناس

نبضها نبض نیز صغیر و متفاوت باشد
و نسبت رطوبت غریب که در بدن مردان
جمع باشد نبض کحول صغیر و بطی باشد
و اندر عظمی سیانه بود نبض جوان قوی

و عظیم باشد نبض کوزک سریع باشد یا
متواتر و اندر عظیم میانه باشد نبض
جوان قوی و عظیم باشد نبض خداوند
مزاج سرد یا صغیر باشد یا متفاوت یا بطنی
نبض خداوند مزاج سرد یا سردی باشد یا
عرض نبض خداوند مزاج خشک دقیق
و صلب باشد نبض کوزک بقیاس یا نبض
اناث قوی و عظیم باشد نبض مردم
لاغر بقیاس یا مردم فربه صغیر و سریع
باشد و ضعیف نبض مردم فربه بقیا
یا مردم لاغر عظیم و بطنی باشد نبض مردم
فربه در فصل رابع معتدل باشد و اندر
قوة زیاده بسبب اعتدال فصل و نبض
شهرهای گرم همچون باشد نبض مردم
در فصل خریف معتدل باشد و میل بضعف

دارد

تفاوت
دارد نبض مردم در فصل زمستان باشد
باطنی یا صغیر بسبب یکی حرارت لیکن
نبض محرور قوی باشد و نبض شهرهای
سرد همچون باشد نبض خداوندان
ریاضت معتدل و قوی و عظیم باشد و
هرگاه که ریاضت نه بر حد اعتدال بود
نبض صغیر و ضعیف باشد نبض مردم
که غذای معتدل خورده باشند نه بسیار
و نه اندک قوی و عظیم و سریع باشد نبض
مردم که غذای کم خورده باشند سریع
و ضعیف باشد نبض مردم که بسیار
خورده باشند مختلف باشد و اندر
اختلاف سریع باشد نبض خداوندان
شادمان عظیم باشد و تفاوت نبض
خداوندان غم صغیر و ضعیف باشد نه

۴۶

نبض خداوندان خشم عظیم و شاهق
 و سریع باشد متواتر نبض خداوندان
 ترسد سریع و مرعش و مختلف باشد
 نبض خداوندان لذات عظیم باشد
 نبض مردم که در کرمابه الب کرم استعمال
 کرده باشند عظیم و قوی و لیس باشد و
 اگر آب سرد استعمال کرده باشند صغیر
 و سریع و متفاوت باشد نبض خداوندان
 درد سریع و متواتر باشد نبض
 خداوندان الماس کرم و مرعش باشد
 و متواتر نبض خداوندان صداع کرم
 و سریع و متفاوت باشد نبض دیوانه
 صلب و صغیر باشد نبض عاشق ^{منتظم}
 باشد اما هکاه که معشوق را ببیند
 عظیم و معتدل گردد نبض خداوندان
 فالج

فالج مزحی باشد و ضعیف و متفاوت
 نبض خداوندان حمی یوم عظیم و متواتر
 باشد نبض خداوندان تب معوی ^{تیز تر}
 باشد و عظیم تر نبض خداوندان تب
 غب خالصه صغیر باشد نبض خداوندان
 شطرب غیر خالصه صغیر و ضعیف و مختلف
 باشد نبض خداوندان تب بلغی محض
 و صغیر و ضعیف باشد نبض خداوندان
 شطرب الغب عظیمی مایل باشد نبض خداوندان
 تب لیج صلب و ضعیف باشد ^{چهار روز روزی}
 در معرفت تفسیره رنگهای اصلی الب چهار
 است زرد و سبز و سیاه و سفید
 رنگ زرد شش نوع است تبی اندخی اشق
 نارنجی زعفرانی اناری رینک سبز جها
 است میگون کلگون احمد فانی یعنی سرخی

صحی
 تحت
 تفسیره
 صحی
 طرد

۴۷

بغایت سرخ احمر اقم یعنی سرخی که بر
خون بود رنگ سیاه دو نوعست سیاه
مطلق است دیگر سیاهی است که از
زردی بسیاهی زرد چون آب پرقایی
رنگ سپید و نوعت رقیق و غلیظ
رنگ زرد اول درجه او تلی است یعنی
زردی که گاه رنگ بود و آن رنگ دلائل اعتدال
و اهتکی حرارت و تدریجی هم نزدیک
اعتدال و اندکی میل بکری او و چون
معتدل القوام باشد دلیل احتیاجی تمام
باشد و چون رقیق باشد دلیل احتیاجی
اندک باشد ناری هم لالت بود حرارت
میکنند زیادت تدر از لون اترجی است
صفا اینها میکنند آب سرخ سلامت
تدر از آب زرد باشد از بهر آنکه سرخی غلبه
خونست

خونست و خون بهترین اخلاط است و
حرارت خون کمتر از حرارت صفراست
و این رنگ رقیق باشد از جهت آنکه این
رنگ نتوان بود الا از غلبه خون و
خون نباشد الا از هضم و نضح با حمة
و ناگوار بدن بول رقیق باشد با هضم و
نضح غلیظ باشد رنگ سیاه از سرخی
بغایت باشد یا از احتراق و سوختگی
بغایت باشد و این رنگ چون رسوب
نیز سیاه باشد بغایت بد باشد رنگ
سپید و نوعت مشف و منفرد
بصر مشف چون بلور صافی و البکینه
سپید باشد و این رنگ دلالت بر سردی
متزاج بود رنگ سبز علامت ترکیب است
باشد از سودا و بلغم بول اسما لون

از آن کسی باشد که او را زهر داده باشند
بول زنی که خون و روغن زیت باشد خطرناک
بود و علامت شوریدگی عقل بود بول
از رقی علامت اول حمل باشد بول از غوی
علامت سودا و صفر باشد بول رقیق
بهر نوع که باشد دلالت بر قلت ماده
و ضعف قوه هاضمه می کند بسیاری
بولی نشکی علامت اشتها و رطوبت
و بسیاری آن باشد بول غلیظ و لیمو
بسیاری ماده با بر صحت قوه هاضمه
میکنند بول اندک علامت ضعف قوه
بود بول اندک و بسیار علامت سستی
نمازه باشد بول اندک و رقیق و سیخ
اندر برفان علامت سده و استسقا
باشد بسیاری کف بول از بسیاری
بود

بول خون که ناکاه باشد علامت شکافته
شدن ریه که گریه بول در ریه
در سوب چیزها است و غریب از بول و در آن
چهار چیز نگاه داشته و بول بوی کوب
و قوام و دوام و مکان کون پنج نوع است
سپید و سبزه و زرد و سیاه و تیره
بر سوب سبزه دلالت بر وضع ماده می دهد
سبکتر هرگاه که گراست باشد و هموار و
اجزای آن بایکدی پیوسته در جمیع حالت
مرض دلیل تنگی حلی و سلامت
است اگر این سوب در بعضی ایام سب
باشد و در بعضی ایام نباشد دلیل بر اندکی
قوه هاضمه نه قوی بودگی و ایام و اگر سوب
سبید بود و ناهموار و لیمو علامت سختی
نا تمام است از سوب سستی که بر بالای

بول باشد علامت ابتدا چختگی است
ورسوت سینه ای که میانه بول و قاروره
باشد علامت چختگی میانه است و رسوب
سینه علامت سوختگی اخلاط باشد
رسوب سینه چون عجمی بود علامت
سوختگی اندک باشد و چون منعلق
بود علامت سوختگی باشد زیادت
تداز عجمی و چون راست بود بسان سوختگی
بغایت باشد رسوب سرخ علامت
ناگوار بدن و عدم نضح است رسوب
تیره علامت سردی مزاج و عدم قوت
بود رسوب زرد علامت حرارت مزاج
است قوام رسوب نیک آن که متصل است
باشد و هموار باشد رسوب نا طبیعی بزرگ
است مخاطی مدی خراطی سویقی خالی کرسنی
لحمی

لحمی رمادی و سویی شعری عجینی همچون
پاره های خویبر گذاخته باشد مخاطی
سپید و غلیظ بود مدی ریم باشد
و علامت کشاده شدن ریشه کرده
و شانه باشد خراطی همچون پاره های
پوست بود نشان چرب و قویه شانه
بود خالی کوچک بود سویقی همچون
دانه ارزن بود و بغایت بد باشد
علامت سوختن اخلاط باشد لحمی
بیشتر از کرده بود کرسنی بزرگتر
از خالی بود علامت سوختن خون
بود اگر خراطی بود هم علامت چرب
مثاله بود و نسبی علامت گذاختن
بیده باشد شعری همچون سویی بود
تولد آن در کرده باشد رملی علامت
تولد ریک بود اندر کرده و شانه

و موی نشانه ضعیفی جگر باشد فصل
بسیار عرق از بسیاری رطوبت برآید
بارفتی رطوبت یا کشادگی بنام باقوة
دفع رافعه باضعیف مانع که باشد اندکی
جذوق از اندکی رطوبت و بستگی بهام
ودفع و ضعف قوة رافعه باشد عرق
سرد در تنهایی گرم بود **باب هشتم**
در اسباب ممرضه اسباب ممرضه
علی العموم سه است باذی همچون لسه
و شکر و سابقه همچون استلا و واصله
همچون عفونت خدوش این اسباب
با بیماری متشابه بود الاجزا باز دید
اورد و اندر بعضی ایات بفرق الاضلاع
گویند و بیماری متشابه الاجرا هشت
گونه است چهار مفرد و آن گرمی و سردی
و خشکی است و چهار مرکب و آن گرمی
و تری

و تری و خشکی و سردی است هر یکی از آن
با ناماده بود یا بی ناماده مثال گرمی ماده
بی بود که از عفونت اخلاط باز دیدند این
مثال سردی یا ماده همچون فالج مثال تری
ماده همچون سستی مثال تری ماده همچون
استقامت مثال خشکی ماده همچون برطان
بیماری چهار گونه است بیماری در صورت
بود و آن دو شکل بود یادری و نصف یادری
بجاری یادری یادری در دره و بیماری
در مقدار و اندازه و آن چنان بود که بعضی
بزرگتر از آن شوند که می باید و بیماری هادر
عدد و آن لکم بود یا ماده کم چنانکه کسی دست
او را چهار انگشت بپوشانند و آن یادری
چنانکه او را شش انگشت بود و بیماری در
بوضع چنانکه بعضی که عضو از جای بیرون آید

دوم چیزهای جرب چون روغن کاو
و شیرین بیهم خوردن چون شکر و میوید
و لجنر سببها که در شتی باز دیدن او ز پیچ
گونه است یکی غذاهای حلی ز دانیده
چون سرکه و خردل روم داروهای قابض
چون خرتوت و هلیله سوم هوای
سرد و داروهای سرد چهارم دود و
کرد پنجم غذای غلیظ چون با لوط و ارزن
و غیر **باب در آنها**
تب عرایی است بیرون از مجرای طبیعی
و از حل اینکته شود و در شر اسر میگذرد
و بهمه تن میرساند و زیان کارست با فعال
بدن و اجناس عالییه ان سه است حمی
و حمی حقیق و حمی دق و حمی تپی بود
که یک روز اید و یک روز تیاید و این تب
اول

اول روح را کم کرد اند و پسد اخلاط
و پس اعضا و تولد این تب اسباب
باز دیده بود و ان چهار است اول آنکه از
بیرون بدن رسد همچون گرمی افتاد
و التشر و استحمام بالخی که در ان لایب
قوة داروها بود دوم چیزی که اندر
قوة ان بدن رسد همچون خوردن
غذاهای گرم و داروهای کم سوم
آنکه بدن را در حرکت او زد همچون تب
با نفس برادر حرکت او زد همچون خشم
و غم و شادی چهارم جنس علتی که
در ظاهر اعضا حادث شود از اسباب
ظاهر همچون گرمی در بدن ران باز دیدن
ایذ بسبب قرصه که در پای بود حمی و
حرارة غریبست که باعضای اصلی او نرود

اول جرم دل را گرم کرد اند و پس روح
و پس اخلاط و این تب سه گونه
است اول آنست که این حرارت غریب
رطوبتی که در عروق و رگهای کوچک
که در اعضای اصلی است نیست گردانند
و بعد از آن در رطوبتی او یزد که در اعضا
نوم است همچون گوشت و پیه در دم
آنست که رطوبت و تری نیست گردانند
و در رطوبتی و تری او یزد که در اعضا
متشابه الاجرا پیدا کننده است و جایگاهها
تگی که ثابت تبغ و باران خرد بود
و آن رطوبتی است که غذای این اعضا
از آنست و آنرا نیست گردانند حمی عقد
حرارتی و گرمی بود که اول اخلاط را
گرم کند و از اخلاط روح و جرم دل گرم
شود

شود و حدوث این تب از اسباب تقد
بسیاری خلطهای سبز و دوسندگی
ان بود و سده که از آن حاصل شود
و عفونتی که لازم ان بود چون در نکه
کند بسبب قیید نافتن و تبهای
عمی چهار گونه است یکی آنکه از عفونت
و کنده شدن خون باز دید اید و
این طبقة گویند و این تب و ایم
بود تا آنکه که منقضی شود در دم آنکه
از عفونت صفر باز دید اید چون
صفرایرون عروق عفنی شده باشند
یک روز اید و یک روز نیاید و مدت هر یک
این تب را دوازده ساعت بود و چون
اندر و ن عروق عفنی شود در ایم بود و
بنوبت غب اشتداد کند و انرا عقب گویند

سوم آنکه از عفونت بلغم باز دیدن
اید و چون بلغم در بیرون عروق
عفن شود مدته درنگ او هشته
ساعت بود و چون در اندرون رکها عفن
شود درایم باشد چهارم آنکه از عفونت
سودا باز دیدن ایذ چون سودا بیرون
رکها عفن شود یک روز اید و دو روز
نیاید و مدت درنگ این تب بیست
چهار ساعت باشد و چون در اندرون
عروق عفن شود بنوبت ربع اشلا
کند **باب یازدهم**
در الحالی که دلالت بر نیکی و بدی حال
بیمار و بیماری کند یکی از قوه نفسانی
باید چمتن چنانکه خفتن و باز نشستن
و حرکت کردن بروی اسان بود و اندر ^{بسیار}
بهره

بر پهلو خنید و بران شکل بزینست
باز نیفتد نمی سرد و یکی از قوه طبیعت
باید چمتن و این جان باشد بنض
قوی باشد و دم زدن بروی اسان
باشد و یکی از قوه دماغ باید چمتن
چنانکه حواسها سلامت باشد و شور ^{ندکی}
و اختلاط در عقل نباشد و در رسد
نباشد و از پس بیمار به لحاظ عطره
امذن نشان قوه دماغ باشد و بدید
امذن دانهها و شرها بر لب و پنی خاصه
اندر تب غیب حال صه نشان خیر باشد
اشتهای غذا نشان خیر باشد در تبهای
حاده و در نحرانی که روز نحران باشد
خون از بینی و برقان نشان خیر باشد
در تبهای حاده عرق سرد بد باشد
چشم در کوافتادن و پوست پلشانی

در کشیده شدن و رنگ روی زرد یا
سیاه شدن نشان بد باشد خفاق
در تب کم علامت بد باشد دم
زدن پیاپی نشان حرارت با فرط باشد
خشکی دهان و کمی آب دهان بد باشد
هرگاه که زبان درشت گردد پستل خشک
شود در تبهای حاده نشان هلاک
کشادماندن دهان اندر بیماری حاده
نشان سقوط قوه باشد کندیدن
دهان در تبهای حاده نشان عفونت
اخلاط باشد دم زدن سرد نشان
باطل شدن حرارت غریزی باشد هرگاه
که در آخر بیماریهای حاده دم زدن ضعیف
و متواتر گردد و گاه گاه نفسی بزرگ بند
نشان هلاک باشد خواب روز و بیداری
شب نشان بد باشد فی خوابی شب و روز
علامت

علامت خشکی دماغ باشد بسیاری خواب
باضعف نبض نشان ضعف دماغ باشد
در رکوشد در امراض حاده قاتل باشد
برهم سوختن دندانها برسان کسی که
چیزی خورد نشان بد باشد لزوجت
بر دندانها نشستن در تب حاده نشان
فرد حرارت باشد اختلام در اول
بیماری علامت درازی بیماری باشد
و در الغر نافع باشد سرد شدن انگشتان
دست و پای علامت ضعیفی حرارت
غریزی باشد یا مقدمه فشا باشد
و مهلاک باشد که بوزی اطراف اجناب
علامت نزدیکی مرگ باشد هذیان
گفتن علامت اختلاط عقل باشد و
اواضعیف نشان ضعیف قوه بود

بسیار گفتند از مردمان کم سخن نشان
اختلاط عقل بود نام مردگان بدون
مردگان او از اذن علامت مستحکم
ساده باشد اندر دماغ شهوة غلبه
باطل شدن اندر بیماریها سرمد
علامت بد باشد عرق گرم در تنهایی
گرم که پیش از سرد کردن بیاید علامت
بد باشد **باب دوازدهم**
در نخران نخران عبارت از معاوت
و کوشیدن طبیعت با ماده مرض
بود برسان دو خصم که بایکدیگر
کوشند تا ماده نخران گردد و نخران
نیک بدید اید تا طبیعت عاجز
اید و مرض مستولی گردد و نخران
بدید اید پس نخران بغیر حال بیمار
است از حالی نحالی بهتر یا بهتر و هر
سماوی

بیماری که نخران بسلامت خواهد بود
انرا چهار وقت باشد وقت ابتدا و وقت
انتهای وقت الخطا و وقت نزدیک وقت
اغاز مرض را ابتدا گویند وقت فزودن
نزدیک گویند وقت بغایت رسیدن آنها
گویند وقت نقصان گرفتن مرض الخطا
گویند و هر نخران که در ابتدای بیماری
افتد هلاک کننده باشد و آنچه در
وقت نزدیک افتد اگر نیک باشد بیماری
ناقص باشد و اگر بد بود بیماری
از آن نخران در رنج بود و آنچه در وقت
انتهای باشد یا نیک یا بیماری از خط
رسیدن اید تا ماده مرض مستولی
گردد و بیماری هلاک کند و هر نخران
که در روز نخرانی افتد دو بود و هر چه

پیش از آن بود علامت کثرت ماده بود
 فصل در روزهای خجری روزی
 سوم روز خجری است و درین روز خجریها
 نیک باشد و بسیار باشد روز هفتم
 روز خجری است روز نهم روز خجری است
 روز یازدهم روز خجری است و هیچ روز
 از روز هفتم و روز چهاردهم قوی تر
 نیست روز پانزدهم درین روز خجری
 کم باشد و اگر بود بد بود روز هفدهم
 روز خجری است روز نوزدهم خجری
 کم باشد و اگر باشد نیک باشد روز
 بیستم روز خجری است و از پس چهاردهم
 هیچ روز ازین قوی تر نیست روز بیست
 و یکم روز خجری است روز بیست و چهارم
 روز خجری است روز بیست و هفتم روز
 خجری است

خجری است و هر چه ازین روز گذشت خجری
 ضعیف باشد

در تذکره هوا باید دانست که ماده مرکب
 روح هوا است که حیوان انرا بنفس
 زدن می کشد و می ستاید و بدین سبب
 از همه چیز که بیرون تن حیوان است هوا
 باندرون او رسیده تر است و این هوا
 که نزدیک است هوای خالص نیست
 که با بخارها و دودها آمیخته بود
 و نه محقوق بود و در میان سقفها و
 دیوارها و نیستانها و از بخار مغزها
 و خدرتها و تیره زارها و در حاش
 بد چون الجیر و جور بود و از کسها
 چون سیر و پیاز و کرب و با قلی دور
 بود و گذار او از جانب شمال کشوده
 بود و اگر تابستان غبارناک و در

و غیر ان اینجاست و از همه چیز که در ان کشته شده است و بهترین هوا است که با بخارها و دودها

زستان نمناک نبود هوای گرم تخلیل
 بسیار کند و سستی در عصبها و اعضاها
 باز دید آورد و چون گرمی معتدل
 بود کون و بدن سرخ کند و اگر از
 حد اعتدال بیرون رود رنگ نرزد
 و عرف بسیار آورد و سام بسته داند
 هوای تری پوست نرم کند هوای خشک
 بدن را لاغر کند و پوست را خشک
 گرداند هوای تیره اخلاط را بزرگ
 و نفس را برماند و وحشت آورد و
 هرگاه که هوا منعقد شود باز دید
 آورد و الله اعلم **باب در فضله جاردم**
 سال هندی در فصول فصل ربيع
 سبب آنکه مزاج این فصل گرم و نر
 است و مناسب مزاج روح و خونسنت
 ولون و بدن را سرخ کند از آن جهت
 که خون را با اعتدال بظا هر بدن کشد
 و این

و این

این فصل سمایهای دیرینه بود انکیز اند و کسی
 که استعداد بالخویا بود بالخویا باز دید آورد
 و مرضها این فصل بیشتر اسهال خون و
 رعاف و دامیل و خناق کشیده بود فصل
 تابستان مزاج او گرم و خشک است ضعف
 قوتها باز دید آورد و خون و بلغم را کم کند
 و صفرا زیادت کند و بیماریها این فصل بیشتر
 غب و محترقه و مطبقه و لاغری بدن و درد
 گوش و درد چشم و آبله و حصه بود فصل
 حریف یعنی حریف خزان مزاج او سرد
 و خشکست و درین فصل بیماریها بیشتر
 باشد بزبان سبب که مردم بدوز در افتاب
 گرم آمدن و شدن کرده باشد و بشب
 سرد بود و میوه بسیار خوردند و بیماریها
 این فصل کرد و قویا و درد مفاصل و سرطان
 سبز و جکیدن بول و عرف النساء و قویا

و در پشت و در دران و حدره و حصه دیوانگی
و سل و دق باشد فصل زمستان مزاج اوسر
و تراست بسیار هادین فصل کتب باشد که
بواسطه سردی هوا خلد لها فرده بود و پهبان
این فصل عمر البول و حنا و حصه و جدی سلیم
باشد باب الحاد هم در تدر طعام و شراب

بهترین غذاهایی باشد از کندی افتند
سیزه و گوشت کوسفند یک ساله تن در است
و شیرین هاد در خور مزاج هر کسی بهترین میوه انکور
و بجزیر که تمام رسیده بود و طعام هیسته باشند
صادق باید خوردن و هر وقت که اشتها بی صادق

باز دیدن اید بطعام خوردن تقصیر نباید کردن
و چنان دست از طعام خوردن باز گیرد که هنوز
اشتها باشد و پس از آنکه طعام خورده بود طعناً
دیگر خوردن و معده را کزان کردن بغایت بد
بود و در زمستان لپنیات و حوضات نباید
خوردن و در تابستان بیشتر باید خوردن
اول

۷۴
اول شور و پاید اشلیذن پس شریذ
خوردن پس کوشینن خوردن بهترین
نوبتهایی طعام خوردن است که در روز
طعام سه نوبت خوردن یک روز با مداخ و
شبه نگاه و یک روز یک نوبت میاناً روز کسی
که مزاج او گرم و صفراوی بود غذا سرد و
تدر باید خوردن چون مسوره اناردانه و زرشک
و الوو کذ و وغوره و مانند اینها و سوداوی
مزاج باید که غذای خورده که تیز و اندک مایه
گرمی بود چون خود آب و گوشت بوه و مرغ
فربه و خایه مرغ نیم برشته و بلغمی مزاج
غذاهای گرم و لطیف کنند باید از آن چون
خود آب بگوشت کجخشک و کبک و بط فربه
و فلفل و دارچینی و کروی و اویش و دموی
مزاج را غذاهای سرد که اندک میل خشکی

صلح کارهای و من خراب بی بی غاوت روز

دارد باید خوردن چون غوره با وعده سیب
و مانند این و آب از عقب غذا کم و شیرین
نباید خورد و اگر صبر ندارد اندکی آب کم باز
خورد شیر و ماهی تازه و خایه مرغ و پنیر
بیکجا نباید خوردن از پس میوه تدا بنباید
خوردن بدیان چون از تنور بیرون آید
در حالی نباید خوردن و چون از تنور بیرون
آید نباید پوشیدن و اگر پوشیده نباشد
خوردن غذای خوب معده را ضعیف کند و اشتها
ببرد غذای سرد سستی آورد غذای سرد سستی
آورد غذای شوره و تیز چشم را زیان دارد
مات و ماهی تازه در یک روز نباید خورد
غذای توش خوردن زود پری آورد و عقل
ناقص کند و بهترین ابهای معتدل مزاج
انگی بود که در سردی معتدل بود یا از پیرون
بهر سرد کرده بود آب سرد خوردن بهار

۷۶
او دماغ و دندان را زیان دارد کسی که او را
فالج و رعشه و استسقا بود زیان دارد
اب سرد با اعتدال همه تن در ستانند اسود
دارد و معده کم راه چون کوار شد بود و حل
کم راه چون هوای خشک بود و نخارها
از دماغ باز دارد و نکند از که خون و ریک و
اخلط بنام شود اندکی آب سرد در تسکین
تشنگی کافی بود آب شور خوردن بر دم را
لاغر کرد آند و رعشه و فالج را سود دارد
اب کم خوردن عشان آورد و هضم طعام
تباہ شود و طعام را بدهن معده آورد
و اگر سخت کم بود معده را بشوید و قوی
بکشاید و خذ او ند سرفه را و در چشم
سود دارد اب ایستاد خاصه آنکه در
میان درختان بود و میان فی بغایت بد

۷۴
بود بر بزرگ کند و رود دانی زیان دارد
اب طلخ با چیز جرب و شیرین باید خوردن
اب شور با سرکه و سنگنکین خوردند
تدیا که همه ایها مخالف بیاز است خاصه
بیاز بسوکه پرورده اب خوردن نشاستا
و از پس کرمه زیان دارد و جکو و کوره یا
سرد کند و بیم استسقا بود اب خوردن
شب که از خواب بیدار شد بغایت زیان
دارد باب در تذبذب خواب شانزدهم
بهترین وقت خواب آنکاست که طعام
از معده فرو افتاده بود و در قعر معده
قرار گرفته بود خواب در کسنگی عشان
و سرکش باز دید او زد و بدن لاغر کند خواب
در روز کردن بد بود رنگ روی زرد کند و
اشتهای طعام برزد و کمالی و سستی اندام
و تپید

۷۷
و تپید باز دید او زد در حالت حسن نخست
بمهلوی راست خپد پس بمهلوی رکبت
خپد و شکم را گرم و پوشیده دارد و بد
شکم خفتن طعام را روز هضم کند و بر پشت
باز خفتن زیان دارد باب در تذبذب هفدهم
مسافران باید که چون منتهی بود و طعام
خورده بود بر نشیند و طعام خوردن بوقت
فرو آمدن منزل مماند افکند و بر پشت
چهار پای اب نخورد و بر تشکی صبر کند
اگر تشکی غالب بود بقدر پنج درم تخم بزرگ
با سرکه بیامیزد و نخورد تشکی باز دارد و
منکام بر نشیند سرد و سینه پوشیده
دارد از افتاب و شربتتی از پشت جو آب
سرد باید خوردن و اندر منزل پنی و نای
و کف پای بروغن بنفشه جرب باید

کردن و اگر با سبوم ایذ پنی و ده ^{شده}
باید داشتن و بر آن صبر کردن و اگر صبر نباشد
زود پیشش آتش نباید رفتن و طعام که در آن
سیر بسیار بود باید خوردن و از آب سرد خوردن
و ترشها احتیاج باید کردن و دست و پای
بروغن زیت کرم کرده چرب باید کردن و روز
باز و در من معده را خالی نباید داشتن و سوی
کرک بر پای باید بچیدن و در موزه کردن و
پای باید که در موزه جنبان بود و اگر دست
و پای سرما سخت یافته بود در آب کرم
باید نهادن و اگر خواهد که سرما و کرم از یک
روی نگیرد اندک لعاب نیکو باسپند و تخم
سرخ و کثیر او صغ غز بر روی طی باید
کردن مسافرد ریافت باید که بی بسیار
کنند و معده را پاک کنند و پس در کشتی نشینند
در

و در کشتی ربت به و شراب انا و شراب
غوری نشینند مقاله در علم دوم
عملی طب در علت هر عضو از اعضا
از سر تا قدم و معالجه هر یکی از آن ^{ها}
اول در صداع صداع دردی است که در
اعضای سر باز دیدن ایذ و صداع یا کرم
بود یا سرد اگر کرم بود با ماده باشد
یا فی ماده اگر با ماده بود یا از خون باشد
یا از صفرا علامت صداع کرم با ماده
خونی سرخی روی و چشم بود و گران ^{ها} اندک
و شیرینی طعم دهان علاج فصد قیفالت
و حجامت ساق و چیزهای سرد خور فحش
شواب عتاب و شراب الو و تمهیدی
با شکر سپید نخله و سرد خوردن
و بغداد سوزن خرای هندی و الو کلی ^{سرمه}
۷۹

داذن و صندل و سرکه و عرق کل بوییدن
صداع گرم باماده صفر اووی علامته
ان افروخته شدن گرمی در سر و روی و
زردی روی و سرعت نبض و زردی بول
و تشنگی بسیار و تلخی دهان و بی خوابی بود
علیه ان استفراغ صفر کردن و طبع را
نرم داشتن بالوسیه و عناب و بنفشه
و نیلوفر و تمهندی و سپستان و ورق
کل و تخم کاشنی و ترنجبین و خیار جنبر و
اب انار ترش و شیرین بابوست و شرده
بانبات و ترنجبین باید داذن و بغدا
سزوره ترش باید داذن چون تمهندی
وزرشک و انار دانه و کشمش و مغز باذام
بعد از ان تبدیل مزاج باید کردن بخیزد بی
سوز کننده **صداع** سرد باماده یا
از بلغم

از بلغم بود یا از سودا علامت صداع سرد
باماده بلغمی شدت و سختی صداع بود
خی حراره و سرخی روی و چشم و کراخی سرد
و چشم و کاهلی و بسیار خفتن و بسیاری
اب دهان و تری بینی و بول سپید و غلیظ
بود و نبض متفاوت و بطی بود **علیه**
استفراغ بلغم از همه بدن باید کردن بحب
صبر و حبت شیباز و جلاب پنخ مهک
خراشیده و تخم رازیانه و کلنگین و غرغره
با پاره فیمر کردن و بغدا خود اب با مرغ
و لی مرغ باید داذن خشک قوه و مشک بوزن
صداع سرد باماده سودا بی علامت
ان پخوای و سوسا و تیرکی لون روی
و نبض متور و سست بود و ترشی طعم
دهان و سبزی فارور **علیه** استفراغ

۱۲
سودا باید کردن بمطبوخ اقیهون و
هلید سیاه و جلاب بالنکو و نبات باید
داذن و غذای خود آب بازید با مرغ یابی
مرغ غلبه قوه **صلح** گرم پی
ماده سبب از حرارت افتاب بود که بر
تابد مانبر داشت نشستن علامت آن گرمی
پوست و اعتدال بول بود و نزار بود و
تشنگی بسیار و می خونی بود و کرائی در
سرو چشم نبود و تری پلنی و کرائی در
وی بود **صلح** تعدیل هوا کردن
و برجایگاه خنک نشستن و جلاب از
سکنکین ساده و عرق کل و سکه بر
سردنهادن و منور تر شدن داذن
چون تمر هندی و زرشک و تراشله کروی
تد **صلح** سردی ماده علامت
النت

النت که کرائی در سرو چشم نبود و تری
بینی نباشد و اندیشهای فاسد کند
و بول رقیق و تنگ و اسبند باشد **صلح**
بابونه و شبت و اکلیل الملک در آب باید **صلح**
و سرفرو کذاشتن و داذن بوشدن
و داروهای گرم بر سردی داذن و جلاب از
نبات و بانکو داذن و غذای خود آب با
مرغ داذن **صلح** در سردی **دوم**
این علت و رمی باشد که در یک حجاب از
حجابهای دماغ باز دیدن یا زیاد هر دو
حجاب باز دیدن و این مرضی مخوفست
یا از خون باشد یا از صفدا علامت سردی
خونی تب دایم و کرائی در سرو روی و
سرخ چشم و درد سرو و هذیان باخده
و در شتی زبان و کراهیت از روشنایی باشد

و نبض عظیم بود و قاروره غلیظ علیحده
فضد قیفال کردن و خون غلیظ بیرون کردن
نخسب قوه و جلاب بنفشه و نیلوفر و الوسیاه
و عناب و پیستان و نبات و ترنجبین داذن
و طبع را به مطبوخ فاکه نرم داشتند چون الو
سیاه و الوکبی ~~ب~~ و پیستان و تمبر
هندي و ورق کل سرخ و تخم کاشنی و بنفشه
و سناملی و ترنجبین و شیرخشت و میان
روز جلاب نبات و نیکو داذن و عذا
کشکاب با عناب و خشنخاش و بنفشه
و نیلوفر داذن ~~س~~ سام صفر اوی
علامت آن تیزی تب و فی خوابی و تشنگی
و خشکی دماغ و منی و شوریدگی عقل و
بسیار گفتن هذیان و زرجی روی و زبان
و سرعت و تیزی نبض و برجستن از
جای

جای خود و بول از عنبر اپنی و ناری باشد
عالج استفراغ صفا کردن بمطبوخ
فاکه چنانکه در سر سام خوبی گفته شد
و جلاب بنفشه و تر و عناب و نیلوفر
و تخم کاشنی و صر هندي و اب انار
ترش و سوسر بانبات و ترنجبین و اب
نقوع و اب خیار کزو باید داذن و سرکه
و صندل و زرع کبابا دام و عرق کل و اب
خیار بالنگ مختلفه ساختند و بویذند و
بر سردنهادند و عذارا کشکاب داذن و
اطراف بدن باب کرم و سوس و بنفشه
مالیدن ماش را و روی است که در اندک
و بیرون دماغ باز دیدن اید و بزرگ شود
و گاه باشد که پوست روی بترکد و اب
زرج از آن تلا ییدن گیرد و این موضعی مخوفت
پا از خون باشد یا از صفا علیحده ان همچون

۸۶
علیه ان همچون علیج سرسام است و درین
مرض احتقان نرم لایق بود با سود
در دوار و سردوار پاری سردگشمن را گویند
و درم چون برخیزند چشم تاریک شود و سرد
بگردد و بیم باشد که بیفتد و این مرضی
مخوف است و از بلغم باشد یا از سودا
علامت بلغمی که این سروروی و کزورت خواب
و بسیاری خواب بود و تشنگی نباشد و بول
سپید و غلیظ بود و نبض لین بود علامت
سوداوی بسیار فکر و سخاوتی و کم گفتن و
صلابت نبض بود علامت این ریخ ان بود
که دیدن باید و در ابتدا اب از چشم کشاده
شود علیج این ریخ ان بود که دماغ را
سقیم کند حب اناره و حب اصطیفون
و جلاب بانکو و جلاب بانکو و تخم رازیانه
و کلشکر و بومله که خراشیده دهند و غذا بخورد
اب

۸۷
اب یا خشک دانه درد بور چهارم
این علتی است که چون مردم در خواب شوند
چنان می پندارند که او را می فشارند و نفس
او تنگ میشود و سبب این علت بسیاری
خلطهای غلیظ باشد چون سودا و
بلغم و این مرضی مخوف است و مقدمه
صرع علیج این اگر ساد
خونی باشد رک قیفال کشودن مارک
نهرالبدن و ان دو نوع است دیگر
جلاب بانکو و کلشکر باید دادن و غذا
نخود اب و حب اناره و حب اصطم
خیضون و اباره لوغاذ یا سقیمه دماغ
کردن با در صرع پنجم
صرع مرضی مخوف است سبب ان سده
است ناقص که در راه نفسانی حادث
شود که اگر سده تمام بود سکتا باشد
و بدین سبب حرکات بی نظام و تشنج بار

دید او رذ و ماده ^{این} مرض یا بلغمی باشد یا سوز ^{۸۸}
 علامت بلغمی سپیدی رنگ روی ^{نوی} فوی بدن
 باشد و زبان مصروع زرد باشد و از چیزها
 که موجب خشم باشد خشم عظیم گیرد و
 حواس ثقیل باشد و آب دهان بسیار
 باشد علیچ بنقیه بدن باید کردن
 از بلغم تحب ایاده و حب اصطخیمون
 و جلاب کرم از تخم رازیانه و بالنکو کلشکر
 باید دادن و غذا خورد آب با خشک دانه
 علامت صرع سوداوی لاغری بدن و
 سیاهی رنگ و خفقان دل و ترش طعم
 دهان و ترسناک بود علاج استفراغ
 مور باید کردن مطبوخ اقیمن و حب اقیمن
 و ^{مجنون بجایه} و مجن و جلاب کرم از بالنکو و کا و
 زبان و کلشکر باید دادن و غذا خورد
 آب با جوار غریغ یا گوشت بده و مصروع
 باید که خود را از کرمای کرم و سرمای ^{کرم}

نگاه دارد و بر کد ارب و کنار ارب نشیند
 و از جماع وستی محترز بود ^{۸۹}
 سکنه مرضی محفوت این علتی است که
 جمله حواس را باطل گرداند و نگاه افتد
 و بیکبار افتد و سبب ان ماده بلغمی
 باشد که در ره کدر روح نفسانی سده تمام
 باز دید او رذ و دماغ را متلی گرداند علامت
 حقی و سهلی سکنه دشواری و السانی
 نفس زدن است و کف اندر سکنه
 نشان زیادت شدن علت باشد علاج
 انت که تایخ روز هیچ جلاب و غذا خورد
 روز ششم بر ^{نیز آلوده کنند} بروغن یاسمین جز
 کند و با پارۀ ^{اسمانه} نیکو کند و بکوفتند
 بر ذ تالی کند ^{جلاب} انیسون و بالنکو
 و کلنکین دهند و حقها تر کنند و
 بیش او را بروغن فریبون کرم کرده

بمانند و مشرور و یطوس و تریاک بزرگ
دهند و مال العسل بجای آب دهند و زهر
کلنگ با آب مرزنگوش حل کنند و اندر
بینی مسکوت چکانند و عدلخورد آب
با دارچینی و فلفل و گوشت کبک و کبچک
و کبوتر دهند با در سبب هفت
سبب مرضی مخوفت و از خوانی است مفرط
و دراز و بد شواری بیدار شود و جوی
او را پدید کنند همچون خفته باشد و سبب
این مرض سرد شدن مزاجت سبب
خوردن داروهای سرد یا سرمای مفرط
که از بیرون بوی رسد یا بسیاری بلغم در
دماغ علامت آن است که در زبان و بلغم
و فراموشی و نبض سرد و عرض و نرم باشد
علیه اگر از خوردن داروی سرد باشد
داروی گرم باید دازن چون تریاک و شراب
بطوس و اگر سبب ماده بلغمی باشد تقیه

دماغ باید کردن حجتها تر و حباباره و حب
اصطم خیفون و عدلخورد آب یا سغندر
و دارچینی و کوبه یا و بلخواه یا پند خوردن
و چند سزا ستر در روغن یا سمدین حل
کنند و در دماغ چکانند با هشتم
در سه سهر بخوانی مفرط است و این مرضی
مخوفت سبب آن گرمی و خشکی باشد که
بر مزاج دماغ غلب کرد و علیح روغن
بنفشه و روغن دانه کز و در دماغ باید
چکاند و شراب بنفشه و شراب خشخاش
باید دازن و از غم و فکر دور بود دیگر
مایه رسن و آب فاتر استعمال کرد
و غذا مذوره بنوماش نامنر با ذام و اسفا
و بزغاله دهند و آنچه خواب او را در سماع
السته خوش شنیدن و او را با ذنم

که در خان را جنبانند و حکایتها پی خوش
کوشش کردن و اطراف بدن آهسته
مالیدن و اگر کسی را بیخوابی مفرط سر نه
خشک باز دید او در نشان هلاک کشد
بد در مایه نخورس اما بیخوابی است
علتی سوداوی است و مخوفت و صاحب
این هکت پیوسته بد دل و هراسان
بوز و فکدهای بزد کند و اندوهناک
باشدنی سببی ظاهر و ماده این ناسودایی
طبیعی باشد ناسودای ناطیعی اخلاط
اربعه است که بسوزد علامت
انکه از سودای طبیعی باشد سبزی لون
باشد و فتور نبض و سیلان لواب
و انکه از سودای ناطیعی باشد اگر
از خون سوخته باشد علامت از سرعت
نبض و هذیان گفتن و اختلاط عقل
و در

و در مردم چستن و خشم گرفتن و بیخوابی
بوز و الجذ از بلغم سوخته بود علامت
ان کاهلی و خواب بی نظام و تری بینی و
دهان لسن و نرم و سبزی لون بدن
و سبزی بول باشد علامت جمل
انت که استفراغ سودا کتد بقصد
صاف از پای جب و میان پشت و مطبوخ
انیمون و مطبوخ هلیله و جب نجاح
و معجون نجاح دهند و حبت انیمون
در روغن بنفشه و روغن کدو حرکتند
و در پنی جکانند و حلاب بالنکو و نیلوند
و نبات پایزدان و غدا خود آب یا مغز
یا دام و اگر بیخوابی مفرط باشد شراب
بنفشه و شراب خشخاش و بغداد مزور
بنوماش باروغن با دام و جراده کدو

و بگویم به بردن و آب فائز استعمال کردن
 بار در نسیان و حنفی دهم
 این مرضی افقی است که در افعال فکری
 باز دیدن اید به حسب نقصان و بطلان
 عقل و حالتی است که در افعال فکری باز
 دیدن این نخب نقصان و بطلان عقل
 و حالتی است که بگوئی و خرفی می ماند
 با سبب از سوء المزاج سود است که در
 بطن او سطر دماغ باز دیدن علامت
 از خشکی بینی و بیخوابی است علاج
 غذا گرم و تند و معتدل دادن چون خود
 آب و زرد تخم مرغ و بط و کوزینه
 قنبلج بزرگاله و بده دادن و روغن
 ترکیب و روغن خری بر سر دماغ بایند
 و جلاب نبات و بالنکودا با
 در عشق مرضی و سواسی است
 که مردم

که مردم اندر این نفس خود کنند بسلط کرد
 فکر در نیکو آمدن صورتی یا خلقتی علامت

نسیان و حیرت و سردی پیش انداختن و خشم گرفتن
 و نفسهای سرد کشیدن و اختلالات عقل
 علاج مزاج دماغ تر کردن است با عنبر
 و اشربه و مرطبه چون شراب بنفشه و شراب خنجر
 و مفرغ با قوی و در حمام داخل خستن و آب فلفله
 استعمال کردن و به شغل های عظیم که خوب را فراموش
 کند و مجامعت با غیر معشوق کردن و فکر در معشوق

باطل کند و السلام و کربنطس چارچینگران یقین فضل خورشید ای جان
 و کربنطس تیز است صفر بود و کربنطس با دیگر بود
 حمد چون سبزه نماید کربان یقین فضل خورشید ای جان

بجز تیز و سبزه است کفیه که خورشید با بدیم است
 و کربنطس تیز و سبزه است کفیه که خورشید با بدیم است
 ز سود او نظر بود یادوان که خون هم ایشان تو همکاران

درد سبز اگر رنگ بدن سیاه باشد
 و بول زرد باشد علاج رگ اسلم
 باشد رگ اسلم باید زدن از دست چپ
 و جلابدوباه تروک و تخم کاشنی و سکنجبین
 بنوردهی باید زدن و اگر رنگ بدن تیره
 باشد و معده ضعیف باشد و هضم
 تنگ علاج ایاره فیکرا باید زدن
 و ادرا بول کردن و با الاصول و سکنجبین
 بزوری باید زدن و ورق سذاب
 و تخم تربیزه با سرکه بخوشانند و قدری
 نمک با اندازه سبز ترتیب کنند و
 بدان سرکه میجو شاند و بر موضع
 سبز می نهند و سرکه کبرینا شتا
 می شامد و غدامزوره زرشک و زبره
 باج

بغیر رنگ روی و رنگ سبزی چشم و
 رنگه پوست تن را گویند و یدقان
 یا زرد باشد یا سیاه و اسباب تولد
 یدقان زرد و از بسیاری تولد صفر
 باشد اندر جگر یا اندر منفرد
 امذن صفر انجان ب رو دانی باشد
 اندر منفرد بیرون امذن یا از زهره
 یا از قبل دفع طبیعت باشد که دفع
 صفر با ظاهر بدن میکند بخم
 علامت یدقان زرد سبب حراره
 جگر و بسیاری تولد صفر باشد
 نشان آن تشنگی باشد و تلخی دهان
 و زردی زبان و بول ناری و کف آن
 زرد بود علاج جلاب تخم کاشنی

۹۸
و تهره ندي والوسياه والوكيل و نبات
و ترنجبين بايد داذن و بمطبوخ هلبه
زرد استفراغ صفر بايد كردن و
سكنجيد و عرق كاشني و آب خيار كند
و آب انار ترش و شيرين و تخم تورک
بايد داذن و قرص طباشير است و قرص
كافوري و قرص معدل و قرص زرشك
درين مرض سود مندست و بدو غ
كاو سرشتن و ماهي كوچك زنده
فرو بردن نافع باشد و غذا مزوره
زرشك و تهره ندي بايد داذن اكر
بازديدن بدن يرقان از طبع طبيعت
باشد در مرضهاي حاده چون پيشه
از روز هفتم باشد بد باشد الا اكر
بطوبات بيار باز از بدن بطريق
اسهال و ادرار البول مستفراغ شوند
جون

۹۹
جون روز هفتم يرقان بازديدن بدن
نشان خير باشند و يرقان سياه بيشتر
از سبز بود عالج رك اسلم بايد
زذن از دست جب و بمطبوخ انبج
استفراغ سودا بايد كردن و آب سرد
تد و سکنجین داذن و غذا از يره باج
ساده داذن با در در در کرده
هدكاه كه درد کرده با صند باني باشد و
بول سرخ باشد عالج رك با سليق
بايد زذن و جلاب از شير تخم خيار اكر
و خربزه و خيار زه و نبات بايد داذن
و اكر نشان غلبه خون نباشد طبع رابعطبخ
فاكهه و ترنجبين و خيار جبرندم بايد
داختن و غذا مزوره بنوماشد و
سبز با ذام بايد داذن و اكر بول خونجي

باید قرص کفرا و کل ارمنی و هارت تک
بریان کرده و قرص کلنار و خون ^{و شانه}
و کندر باید داذن و غذا مزوره از سماق
بامنز با دام و فروح باید داذن و اگر در
بعلینک باشد مجوز حجر الیهود و
جلاب تخم رازیانه و شیر تخم خدیزه
بانبات باید داذن و غذا خورد آب و
اگر سلس البول باشد اطریفک کوچک
و بزرگ و شاه بلوط و شکر و قرص
کندر باید داذن و غذا مرغ بریان
بار ^{بغهای شانه}

بیشترین ورمها که در ^{شانه} باز دیدن
ورم کرم باشد ^{علامه} از درد
سخت باشد و گرفتگی بول و تب تر
محرقة و سیاهی زبان و هذیان
گفتن و اماس زهار ^{علامه} رک

باسلیق

باسلیق باید کشوزن و در آبشکی که در رو
خبر و بنفشه و خطمی و روباه تروک تخته
باشد باید نشاند و ضمادی از ارد باقی
و ارد جو و بنفشه و خطمی و روباه تروک
باید نهادن و جلاب کرم از بنفشه و
روبه تروک و نبات باید داذن و طبع
بمطبوخ فاکه نرم داشتن و غذا مزوره
نرمایش بامنز با دام باید داذن ^{بغهای شانه}
علامه ان سورش بول و خارش و رسوب
نحالی باشد و لاغری بدن ^{علامه}
شراب خنخاش و شراب بنفشه و لعاب
سک و بیهانه باید داذن و غذا مزوره
بنوماش با اسفاناج و بالچه بالذواب
و بیله مرغ فربه باید داذن ^{علامه}
ریک و سنگ که در کرده و ^{شانه} تولد کند
این علت بیشتر کوزگانرا باشد و مردم

فربه و سبب رنگ و سنگ رطوبتهای
لذیح است که از غذای غلیظ تولد کند
علامه هرگاه که بول غلیظ و رفتن
و بول سیاه که می درد و سماره آید
نشان تولد سنگ باشد علاج
قطع ماده ان کردن نفی و ادرا ر بول و
اسهال و جلاب تخم کز و تخم کرفس
و با اصول و سکنجید ضروری باید
داذن و طبع را بقصد بنفشه و معجون
خیار جنبه نرم کند و در آب زنی نشا
از خشک و بابونه و اکلیل الملک ^{و شانه}
و ورق کدنب و ورق خطمی و پرسیا
و سوزنکوش اندران می پزند و
معجون حجر الیهود و آب برک خبازی دستی
دهند و غذای خود آب با تخم کز و تخم
رازیانه با دفعه ترقی معیت

معان ماه از ضعف شهوة باشد یا از
استرخا و سستی التمنی باشد یا از اندک
غذا خوردن علامته ان لاغری بدن
باشد و زردی رنگ همه تن علاج
نقوت باید کردن بتدبیر اندک اندک
در غذا خوردن می افزایند و خواب
فرمودن و بلهه و شاذی شغول
بودن و مدتی ترک جماعت کردن و اگر
سبب اندکی منی باشد علاج
ان غذای مرطب داذن چون حلوی
ترنجبین و معجون اللبوب و هر لیسه
از گوشت بره و بط و بریان با زنجبیل
و تنقل میویز طایفی و پسته و مغز با زام
کردن و غذایی که از جهت ملحان باخوردند
باید که در وی سه چیز باشد یکی آنکه
غذا بسیار دهد و دوّم آنکه باذ آنکیزد

عصه
کرفتن

مور

مور

۱۰۴
باشد یکی آنکه غذا بسیار و سوز
آنکه میلی بگرمی دارد و آنچه در روی این
سه معنی حاصلست خنور و ولوبیا
و کلد و شلغم است و مانند آن و اگر
سبب سستی و استرخا منی باشد
علامة آن رقت و تنگی منی باشد
علاج آن طرفک بزرگ و کوچک
باید دادن و غذا کباب از گوشت بزه
باب در رخیهای مقعد

چون درد ضربانی در مقعد باز دید
ماده نیز باشد که در اینجانب شود علاج
مقعد حادث شود علاج رک
با سلیق باید زدن و در اشک بنفشه
و خطی پوست خشک اش و حوسم کوفیه
و ورق لوبیا نشاندن و زرده تخم مرغ
در روغن کلبا دام نما و باید ساخت
و جلاب عناب و نبات باید دادن

ناسور

ناسور دانه چند باشد که از فضا غذا
۱۰۵
حادث شود و هم در اندرون سرخ با
و هم در بیرون اگر با آن خون روان
باشد علاج حب مقدر و طرفک سفت
و غذا خوردن آب کثیر باید دادن باب
اثمیین علاج آن آب کشنیر سرد و کلاب
طلی کردن سوز دارد و طبع راندم داشتن
و غذا مذوره غوره با مغز با دام باید
دادن خارش خایه و قضیب سبب آن
ماده نیز باشد که در اینجانب شود علاج
رک با سلیق باید زدن و مطبوخ بلبله زرد
باید دادن و خلطها نیز مستخرج کردن
و صندل سوج و شباز ما میثا و عرق کل
طلا باید کردن و علق که اندر دیوچه کوبند
بر روی زان باید افکند و تنق و قباله
فروزد اندن بعضی از روز کاینها و با غلیظ

علاج
رک

است بیکسده خایه بشب اتساع مجاری
 فروزاید علیحده تدبیر است که
 رانها برهم بفشارند تا باز جای خود
 و بر فایده در بندد و از پیاده رفتن و مجاری
 و طعناهای نفاخ پرهیز کند و کوارشک
 زبده و معجون حب الغار باید داد
 و ضمادهای فایض برمی نهند چون
 افاقا و صبر و پوست انار و مازوی بنز
 و برک مورد و کلنار و برک جوز و سرو
 و ابله و سریشم ماهی و غذاوند
 قبله که اندازد کندی گویند معجون کندر
 و سحر نایب داذن و غذا خود آب با
 مرغ و کبک و گوشت کبچک با
 در بسیار آمدن خون حیض اگر سبب
 پیری و گرمی خون بود رک با سلیق
 باید کشودن و طبع را حب اصطخ
 حیقون نرم داشتند و شیر قنم تورک
 و آب ورد

ساع
 راجع بدان
 اری مجلیها

و آب ورق اسپیشودن ماکل ارمی و کلنار
 داذن و قرص کربا و کل ارمی و قرص
 طباشیر است و قرص بسد با شیر آب مورد
 و شداب به داذن و غذا مذوره سماق
 و البغوره و در رشک باید داذن بسته
 شدان خون حیض سبب قوی تر آن شده
 است و اسباب شده سبب فربهی بافراط
 باشد بدان سبب بسته شدن رگها و
 متعده گردد و نیز سبب لاغری بافراط بود
 که سبب خشکی منفذها و تاریکی آن باشد علیحده
 فربهی بافراط باشد رک صافند و ما بضع باید
 کشادن و از ساق چخامت کردن و جلاب
 بر سیاوشان و رتک باید داذن و تخم مرغ
 باید جوشانیدن او را حیض بکند و غذا
 بخورد آب بادا چینی داذن و لاجا که سبب
 لاغری بافراط بود علیحده تطیب
 بدن باید کردن و سکنکبیدن ساره باید داد

۱۰۷

و در غذا که لودهظم شود باید از روز
 و بکر ما به معتدل رفتن و روغن بنفشه
 در بدن مالیدن باید در نقیرس و جذب
 که انزای کج گویند و در مفصل و عرف
 النساء و در دور که این همه رنجها یکی است
 آنچه در پیوند انگشتان پای ریزد انزای
 نقیرس گویند و آنچه بر سدل و ران
 فروزاید تا پس ساق انزای الشب
 گویند و آنچه در مهر پای پشت فرو ریزد
 جذب گویند و آنچه در دستها و زانوها
 فرو ریزد انزای مفصل گویند عالبع
 اگر این رنجها از ماده خون بود اول
 استفرغ خون باید کردن از جانب مخالف
 پس از دو روز یا سه روز قی باید فرمود
 و از آب سرد و میوه خورده و جماع
 کردن پرهیز نماید و بمطبوخ هدیه
 و مطبوخ سورجان استفرغ کردن
 غذا

و غذا خورد آب ساده باید داد و اگر
 ساق بلغمی باشد چلاب تخم رازیانه
 و کلنگین باید داد و هر یک در روغن
 فرمودن و آب شبت و تخم تربیزه
 و غسل و نک طعم و حر اصطم خیقون
 و حب صبر و حب ایاره فیقر باید استفرغ
 فرمایند و غذا خورد آب با کبک و سرخ
 دادن و روغن خرچ و روغن شبت
 و روغن بابونه مالیدن و حصا سر کردن
باید در واهی و العید
 واهی علقی است که رک ساق پای غلیظ
 شود و چون کوه کوه بر یکدیگر چسبیده
 شود سبب آن خونی و سوداوی بود
 که درین رگها منصب شود و این علت است
 حملان و میکان و پای ایستادگان حضرت
 پادشاه را حادث شود و ذالقیذ الت که
 ساق پای و قدم همچون ساق پای پسر غلیظ
 و است بر شود و ماده این علت خون سوداوی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

باید و اذن و روغن بنفشه در پی چکاندن
وسوم روغن الر و روغن باذام و سوم صافی بد
چایکه نفعه باید مالیدن و غذا خوردن
و سوم الر و روغن و شکر باید داذن
کروخارشی سبب ان ماده غلیظ عفن
باشد که در رگها جمع شده باشد و طبیعت
انرا بظاهر بدن دفع کند علاج رگ
باسلیق باید زدن و استفراغ مطبوخ ایتیمون
و مطبوخ هلیله زرد و مطبوخ شامتر باید
کردن و سکنجین ساده و آب شاهتره باید
داذن و جلاب بنفشه و عناب و الوسیه
و خرما مندی و نبات و ترنجبین داذن
و غذا سزوره نوی سدر و الوکیلی و قمر هندی
باید داذن و آب بنهیر با سکنجین سوزمند
باشد و در آب کبریت و آب شور نشستن
اثر تمام پیدا کند قخم رباس و مغزاشه
زرد الوتیل و کبریت و خرزهر هر روز قدری از آن
در استسراج کند و در کبابه طی بدن میکند

باید داذن

ای دو سست ساز طاهر
بیا عوشه کز شکر

در دامن از این سست کز شکر
در نهلابی او شامتر و جلاب

باید که با سلیق بکشایند و قی فرمودن
و اسایش داذن و از بن ران تا قدم
برایسمان محکم بچیدن و مطبوخ
ایتیمون سقیمه بدن کردن و جلاب
و مطبوخ سورخان داذن و پس از
سقیمه بدن خاکستر خوب رز و قخم
جرجر و قخم ترب و سدر کین بز و ارد
حلبه بار و روغن زیت طی بای کردن و
غدار پیره باج و خود آب و سرق کندم
دهند باید در سیار بها که بر ظاهر بدن
پیدا شود چون نعه و کروخارشی
سبب نعه و رکایف ماده تر باشد
در ظاهر بدن علاج رگ با سلیق
و نهد بدن باید کشودن و سقیمه بدن
مطبوخ هلیله سیاه و هلیله زرد و مطبوخ
ایتیمون باید کردن و چهار رگ زدن و
حجامت کردن و جلاب عناب و نبات زدن

۱۱۲ و از جماع کردن و طعام شور و شیرین و گوشت
خوردن پرهیز نماید باد در بهق و جدام
علیه به قی کردن استفراغ بدن کردن
خب اصطناع خیمون و حب اماره و مطبوخ
ترید و جلاب از رازیانه رومی و سکنجبین
باید دادن و غذای خود آب با خشک دانه
و گوشت مرغ و گوشت کبک باید دادن
و از شیطخ مندی و ترد سبند مجوف
و تخم ترپزه و روناس و حنظل کوفته
و بیخته با سرکه کهن امیخته طلی باید کردن
و رگ مهرال بدن و ماسلیق باید کشودن
و بمطبوخ اقیمون و معجون نجاح و حب
اقیمون و مطبوخ هلیله سیاه و زرد
استفراغ سودا باید کردن و تریاک افعی
در شراب صرف باید کردن و طلی بدن
باید کردن و روغن بنفشه و روغن کدو
در پنی جگانی بدن و هر روز حمام رفتن
غذا

۱۱۳ و غذای خود آب باید خوردن باد در شری و جدام
علیه شری جلاب الوسیاه و الوکیلی
و تندرندی و ورق کل باید دادن و
بمطبوخ هلیله زرد استفراغ باید کردن
سبب خصصه سوری عرق باشد و بنا
شسته بدن و ترک حمام کردن باد در هوای
گرم حرکت کردن علیحده استفراغ صغیر
باید کردن بمطبوخ فواکه فواکه و ورق کل
و تندرندی و سکنجبین ساده و در جایگاه
خنک نشسته و آب سرد خوردن و غذا
مذوره بنوماش و کدو دادن و آب انار
تند و شیرین میگذرد و تخم خرپیزه
با کلاب طلی باید کردن باد در خصصه و ابه
و کوک علیحده حصید و ابه جلاب عناب
و نبات و شیترک بر سر کرده باز خورد
و طبع را بسته داشتن و نگذاشتن که
نرم شود و غذا کشکاب با عناب

۱۱۴
و بنویسند داژن و هفتاد در خواب
کاه بودا کند علاج کولک
مطبوع اقیقون و ابازره لوغازی و اولیاده
روغن باید داژن و مزه زنگار طلی
کوک باید کردن باید درورها
هر که که ورم نه در همتایکی اعضای رئیس
باشد در ابتدا اروعات استعمال
باید کردن و در وقت تنید راجع با
محل باید ایستاد و در لخطا بر محال
تتها اختصار باید کردن و ورم یا از خون
بود یا از صفدا یا از سودا یا از بلغم اگر
ورم خوبی بود علامه ان سوزش
و ضد بان جایگاه ورم بود و سردی رنگ
ورم باشد صفراوی زردی و زیادتی
کری جایگاه ورم باشد علاج
این هر دو نوع رک باید زدن و حجامت
کردن

۱۱۵
کردن و جلاب عناب و تصد هندی و
ترخین باید داژن و طبع را مطبوع فوکه
و چهار خنبر و شهر خورشید ورم داشتین
و طلاهای سرد و خشک بر فهاژن و غذا
کشاکش داژن علامه ورم سودا
صلابت ورم باشد و سیاهی لون و سردی
جایگاه ورم علاج اسهال سودا باید
کردن مطبوع اقیقون و حبث اقیقون
و زرم و تخلیقون پورنفاژن اگر بلغمی بود
علامه ان ورم باشد و چون انکشت
بمان نهند جایگاه انکشت زمانی بماند و لون
ورم پید بود علاج جلاب
همک خراشیده و نمکونه با کلسیدر باید داژن
و غذا خورد آب و اسهال بلغم باید کردن
حبث اصطخیقون و جب ابازره اگر سبب
المان نقطه باشد با صبر به اول فصد
باید کردن و صندل سرد و زعفران راستار

۱۱۶ باب کشیز تر سوژه طلا کند با
در سرطان و خزالید سرطان و رمی است
بخت و انرا پنجهای بسیار باشد
و سبب سرطان ماده سوداوی باشد
که در اعضا متعلقه ریزد و زنده را در
بستان و رحم بسیار افتد و مردم را
در حواله خلق و قیصیب و اشیان تزییر
صواب انت که لجه بدید آمده باشد
نکذارد که زیاده شود و رک کحل باید
کشوزن و استفراغ سودا کردن بیایی
مطبوع انتمون و حب التیمون و لجه
در علاج جذام و مایخوب کفیم انجا همان
معلجت باید کردن و مالحن درین
با سکنین سودمند است سبب جدو
ان سوا لضم خمه باشد و ان اناس سخت
باشد و کونجک ~~سبب~~ استفراغ
بنعم

۱۱۷ بلغم باید کردن بقی و شهد از حبت
انتمون و حب اصمخ چقون و خب
آاره فیکرا و مطبوخ ترید باید داؤن
و جلاب پالنگو و تخم رازیانه و کلشکر
باید داؤن و غذا خورد آب باد اجینی
و مرهم دالمیون بزنهاؤن با
اجناس عدتها سه است ~~حی~~ بوم و
حمه دق و حبه عنق هرب که زمان
ان کوتاه باشد انرا حی بوم گویند
و سبب حی بوم در فصل تابستان در
الاقاب نشستن و غذا ای گرم خوردن
و ریاضت بسیار نهی هنگام کردن و در
جماع الحاح کردن و پیچواب بوذن
و نم و اندایش خوردن و چشم گرفتن

۱۱۸
علاج شرابهای سرد باید
داذن چون سکنجبین و خرمای هند
فایز و اب نقوع با شکر سفید
و غدا کشکاب باید داذن و مزور
بنویسند و تهرندی با بزغاله در
و چون تب زایل شود مطبوخ قاقه
داذن و نباید خصم رفتن اما بیشتر
تب دق از تبهای دراز عقی باز دید
اید و ساری آن حراره دلت و کاه
بود که حراره جگر و معده بدق ادا
کند و آن حراره در اعضای اصلی او برزد
و اضافت از رطوباتی که در آن اعضا
میکنند علامت تب دق بیض
رشد و دقیق باشد و ضعیف و متواتر
و متذوق از حراره تب الکاه نباشد
وینی

۱۱۹
وینی باریک شود و چشمها در کوفتند
و هرگاه که مدقوق غذا خورد حراره
تب پس از یک ساعت ظاهر شود
کشکاب با سرطان و نیلوفند باید
داذن و هوای خانه خشک باید در
و هر روز بگو مایه معتدل باید رفتن
و در آب فاتر نشان دادن و روغن
بنفشه و روغن کدو در بدن مالید
و شیر خرد که گیاه تر خورده بود داذن
و اب خیار کدو و شراب خشکاشند
او را لایق بود و کاه کاه مغز کاه و
انار شیرین و سیب ترشد و شراب
صندل و قرص کافوری و شراب
معدل و قرص معدل سودمند بود

۱۲
و مزوره بنوماش تا فرج و باجه بزر
دازن لایق بود و طبع را نباید گذاشت
که نرم شود تنه ای عقیق یا از عقیق
خون و صفر باشد یا از عقیق سورا
و بلغم باشد اگر از عقیق سورا
باشد اندام طبقه گویند و پیوسته
بدن گرم باشد تا آنکه که مقتضی شود
علامه آن رنگ روی و رنگ چشم
سرخ باشد و طعم دهان شیرین
باشد علاج قصد باید کردن و
طبع را بمطبوخ فاکه و هلیله زرد نرم
داشتن و جلاب الوی سیاه و غنای
و خرمی هندی و نبات باید داذن
و پس از استفراغ آب خیار کدو و
شیر تخم توک و سکنجبین باید داذن
و هر خلطی که بیرون عروق منقص
شود اندام محرقه گویند علاج
غالب

انت

۱۲۱
انت که حرارت این تب لازم بود و
اندرون گرمتر از بیرون بود و بدین
سبب تشنگی غالب بود و رنگ زبان
زرد بود یا سیاه و درین تب سورا
و ناقص نباشد و فرق میان محرکه
و مطبقة انت که محرکه بیوت غب
اشد داذن و مطبقة نه جنین
باشد علاج جلاب تخم کاشنی
و بنفشه و الوسیه و تصد هندی
و آب انار ترش و شیرین و نبات
و ترجیبین باید داذن و استفراغ
صفرای مطبوخ فاکه که در آن مغز
خیار جنبر و شیر خشک و برک کل و هلیله
زرد باشد باید کردن و بعد از استفراغ
تمام آب خیار کدو و آب تخم توک
و سکنجبین و قرض طبایع نرم و آب

جنبه و سنا و مکی و قدص بنفشه و مطبوخ
 هلیله که در آن ترد و تخم رازیانه
 باشد کردن و غذا کشکاب با تخم رازیانه
 و بارنگ داذن **تبلیغ** سبب
 این عفونتی باشد از بلغم نبض صغیر
 وضعیف باشد و قاروره در ابتدا
 و تیره باشد و در اخر نارنجی شود و قوی بسیار
 افتد **علاج** قوی باید فرمودن
 بسکنجین عسل و آب گرم و جلاب کلشکر
 و سکنجین داذن و غذا کشکاب با خود
علاج تخم رازیانه و استفراغ بلغم باید
 کردن به مطبوخ ترد و قدص بنفشه و مجون
 خیار جنبه **تبلیغ** از عفونت صفرا
 باشد یا از سودا بود و این تب دو روز نیاید
 و یک روز آید و اگر سودا در اندرون مروق
 متعفن شود دایم باشد و بنوبت ربع
 اشتداد کند **علامه** ان در ابتدای
 تب لرزه و سردی باشد و در استخوان
 شکستگی

شکستگی باشد و بسیار بلندتر اند و مدت ایشان
 این بیست و چهار ساعت باشد و نبض صلب
 و بطی باشد **علاج** و لاجب چنان بود
 که درین تب حفظ قوه کنند که این تب
 از امراض مزمنه است تا قوه و واکنند
 و روز نوبت از غذا و آب سرد منع کنند
 و قوی فرمایند و جلاب سکنجین و کلشکر
 باید داذن و غذا خود آب با سرخ و تا
 نضع و تخمکی تمام نشود سهل نیاید
 و چون نضع تمام نشود سهل نیاید
 داذن و چون نضع تمام شود استفراغ
 سودا باید کردن بمطبوخ با **علاج**
 نکرده و سالوی از جمل نکرده باشد
 از هفت نوع خالی نباشد **علاج** و اگر رحم
 وی از مهر و مجاری نطقه کشته باشد
علاج آنکه یا با زرد رحم وی نکرده باشد

این تب در جنس انبوی و مجون چنان
 است که در نطفه است
 و در سینه و در
 پستان

۱۲۴
جهانم آنکه صفر در راه یافته باشد
بنجم آنکه بر حرم وی جاذبوی کند
بعملی که وی ندانسته باشد ششم
آنکه راه کله نطفه سخت گرفته باشد
و حیض نکرده هفتم آنکه خون بر حرم
افتد و حیض باز نیست نیاید علامت
هر یک از آن علامت قسم اول آنکه
چون جماعت کند در در فوج زن پیدا
شود و از جماعت بغایت کریزان و
ترسان و هراسان بود علامت
آن طسوجی شک دانگی قرنفل زهره
کر کس دانگی حلق نماید و در پینه
نهند و شافه کند و بعد از سه روز
با وی جماعت نماید با فراط نه غذا
نخورد آب با سرخ خورق علامت
قسم دوم آنست که چون جماعت نمایند
در دمعد پیدا شود و ضو بان باشد

و عتق

۱۲۷
تن سست شود زن را علامت
آن مغز پنبه دانه و مغز حبه السود از هر
سرخ الی راست راست گفته و پخته در
پنبه نهاده شافه کند و شربت هر روز
نیمه ن شیر کاو و نیم شیر کوسفند بیاشا
و چون حیض شود و پاکی بدید آید
صحة کند و اگر حیض نشود دیکد بار
شافه کند علامت قسم سوم
آنست که چون مرد جماعت با زن کند
زن ذوقی با فراط از آن جماعت یابد
علامت زهره کر کس سر کین
باز و سر کین کبوتر شکس سفید راست
خرد کنند و چون حیض شود شافه
کند شش روز و اگر حیض نشود
شیر و شکر بسیار خورند و بسیار خورند
تا حیض شود غذا کشکاب و مزور

۱۲۷

۱۲۸
 ماشک بامغز با دام خورد ع علامت
 قسم چهارم انت که چون باوی بجامعت
 کند در پشت زن باز دید ایند و نکش
 نرد کرد و خفقان و سوزش دل
 علاج زهر کلاغ سیاه و زهر
 خرگوش از هر یکی نیم دانگ موی
 سک سیاه هفت عدد بسوزاند و در
 زهر سحق نماید و بخورد بر کینزد زن
 و شافه کند و بعد از سه روز باوی
 صبحه کند علامت قسم پنجم
 همچون قسم چهارم است و همان علاج
 دارد علامت قسم ششم انت که
 زن از بجمعت سیر نشود و خواهد که
 دایم در آن باشد و رنگ وی سبز شوف
 و از دم ندارد علاج بستاند انکه
 دانگی و در عرق کاوزبان تدر کند و شافه
 میکند

۳
 بیک
 بیک

۱۲۹
 میکند سه روز و چون از حیض پاک
 شود باوی صحت نماید غذا کثکاب
 با مژوره خشک باشد دانه خورد علا
 هفتم همچون علامت ششم است
 علاج همانست که در ششم مکتوب شد
 والله اعلم
 با در معالج زهر و کزیدن حانولین
 و رانیدن حشرات شکران خاق سخت
 آورد و اطراف بدن سرد کند و چشم ماریک کند
 علاج اولی باید فرمودن و حغن
 کردن و هر ساعت شیر کاو با افستمن و فلفل
 باید داذن زرنیخ چشم سبز کند و زبان
 سیاه کند و اندام ست کند علاج روغن
 کاو و شیر باید داذن تاقی کند و غذا باوی
 دهند اقیون جمله بدن راست کند
 و بفسراند و فواق آورد علاج
 باید فرمودن بدوغن کاو و اب نیم گرم
 و دوره و غک طعام و سیر و مغز جوز نافع بود

۱۲
و تریاک و مشرود بطوس باید داذن و جند
بید استر بو یایذن و نگذارند که در خواب
روزی بس لاف پیماری فالج تولد کند و
اگر کسی را در مشقال بدهند هلاک شود
و اگر از آن خلاص یابد دیوانه شود زنگار
لرزه در بدن بپذیرد و مزاج گرم کند
و حنق المرز و سوزش در اندرون پید
کند علاج آب گرم و روغن کلبا
دهند تا قی کند و حشو ها و لعاب نکوا
و بپزدانه و مزوره زرشک باید داذن
که بیلز چنانچه اگر عود بالله افعی بکند
عضو را باید بریزن که خلاص در
انست و اگر نتوان بریزن محجمه
و آن عضو بکند و زفت و فریبون و
و شیر و سیر و پیاز بر موضع کزندی
دهند تا زهر بکشد و مرغ غایبی
یا خروش بکشد و سینه بشکافند
و بران

۱۳
و بران موضع نهند و هر ساعت که
فایز نشود دیکدی نهند و هر ساعت
که فایز شود سه که زهر کا و قو زهر
بزد و خاکستر جوپ انجیر و جوپ
بران نهند و روغن کا و دیدینه
بسیار دهند و در میان شیر نهند و نگذارند
که خشک و حرکت فرمایند و تریاک بزرگ
یک مشقال باشد آب کهن بدهند و
اندر کرمابه می پزند تا عرق کند و ما
با خویشتن داشتند سوخته کند که بیدان
کرم اول زهر او بیرون باید کشیدن پس
تکلیف کردن بنمده کورس کرم و سر و علق
قدخا کوفته بران موضع نهند و تریاق
اربعه و مشرود بطوس و سحرنا بغایت
سوخته منداست که بیلز سکه دیوانه جرات
او نباید گذاشت که در دست شود و بچه برآید

در کتب معتبره

۱۴۲
 بر بایزنهاذ و میکیزن و مدت چهار روز
 جراحت را باید داشتن تا زهر او تمام
 بیاید و عطبوخ اتمیمون طبع را نرم
 باید داشتن و تدبیر پاک فاروق باید اذن
 و جگر همان سگ دیوانه که کزیده باشد خورده
 سوز منداست و اگر خواهند که بدانند
 که سگ دیوانه بوزده است یا نه پاره خمیر
 بوان موضع که سگ کزیده است بمالند
 اگر دیکو سگان نخورند سگ دیوانه باشد
 و اگر نخورد خروس دهند و پمیر و سگ دیوانه
 باشد کزیدن عنکبوت از کزیدن او با فاد
 در شکم تولد کند و اطراف بدن سود کند
 و نعود بدید ایز داروهای کزوم کزیده
 درین باب نافعست و دیکو مایه عرق الورد
 نافعست و سونیز و سود و برک سداب
 خشک در شراب ایمنه سوز دارد کزیدن
 هزارهای جمل و چهار پای دارد از هر جانی
 بیست

۱۴۴
 بیست و هواز کزیدن او در دردی سوزنده
 بدید ایز نمک و سدی که طلای کزیدن نافع
 است که بر خورده طلای کنند و جگر
 نوران زهر دار دور شوند و بکند بزنند
 مغز سرخر کوشن با سکه در روغن زیتون
 کزاخته طلای کنند و جب اللسان در
 روغن زیتون بچوشانند و بر خورند
 طلای کنند جانوران زهر دار دور
 شوند از هر اول اگر گوشت موش
 خورند و کسی را بکزد هم در روغن زیتون
 عالج جای کزیدن کی بسیار
 باید مالیدن و بر میکیزن و بر انجا
 کل و سرکه و طلحت طلای باید کزیدن و
 کرباس پاره برف سرد باید کزیدن

در پیرون موضع نماید آن بکله آب پیرون
موضوع باید تختن و بوقی با در
و مکن اند باید مالیدن و آب
انوتدش و شیرین و آب خیاره
کدو و آب کاشنی باید دازن و
کاهوا باید خوردن و کشیر خشک
سه روم کوفته و پیخته بر سر آب
سرد باید خورد و غذا ملوره
غوره و روغن زیت در بدن
مالیدن بشته باز دارد نوشکر اند
اب حل کنند و در خانه بنهند ماران
بگریزند که ز لیند که درم بشک
دو زینخ و میعه و پیه راست است
بگذازند و این داروها بیدان بشند
و ندریک سورخ کزدم دوز کنند
کزدم

کزدم بگریزد و قدری توپیزه بود
سورخ کزدم کنند پیرون بیاید
مگر کشک خرگوش را بکشند مفا
بدر سورخ کزدم دهند بگریزد
زهر کاه و در خانه سوران بریزند بگریزند
زینخ و کله دوز کنند کسان بگریزند
زینخ از دوز کوه گرد بچینند و از دوز
بهر بگریزند بر کجاری در خانه
دوز کنند حنفا بگریزد بشته
از دوز بدک سور خشک و دوز سوز
و تراشه خوب صوبد و از دوز
سرکین کاه بگریزند حنط
انداب کنند و آن اب در اندون
خانه بر آکنده کنند کیک بگریزد

شیر انخوس سفید و از تشنگی بگذرد
لقلق و طاهوسن و مدغانی و حادست
و سنگ پشته و مرغ خانگی خانه را از حشرات
پاک کنند و چندان از ایشان بگذرند

باب الالف

انگور گرم و تر است غذا بسیار دهد زود
فربه کند کرده و مثانه را سوز دارد
و در بار بول کند پوست انگور گرم و
است و دانه او سرد و خشک است الجیر
گرم و تر است بهترین انواع الجیر
سید است الجیر خشک گرم است و
لطیف بدرجه اول کرده و مثانه را سوز
دارد و بول نگاه داشتن را قوه دهد و
سرقه دیدینه و درد پشته را سوز
دارد خوبی که از الجیر متولد شود بد
باشد و بدین شبش در اندرون
پوست

ودانه
انگور سرد
خشک است
گوشته او
گرم و تر

بوجه

راصه

وص

پوست پیدا شود اگر با مغز با دام خورند
خون نیک از او تولد کند آلو سرد و
تراست اندر درجه دوم آنچه نیک
مخته باشد اسهال صفر کند و کمی
دل را بنشانند و اما معده را زیان دارد
امروز سرد و خشک است بخار از
دماغ باز دارد و تشنگی نشانند اما
معده را زیان دارد گرم را سوز دارد
و عشیان باز دارد و درد شکم و مفاصل
باز دید آورده انی سرد و خشک است
بدرجه اول معده را قوه دهد عرف
وقی باز دارد و بسیار خوردن آن درد
مفاصل باز دید آورده و شراب او
مخمور اندا سوز دارد و پیش از طعام
خوردن طبع را بنیدد و پس از طعام

دل

خوردن طبع را بکشاید بقوت دفع و
 آنرا شیرین مزاج او سرد و تر است
 و تیرش سرد و خشکست بدرجه دوم
 خذ او را مقدار اسود دارد آنرا تیز
 بپوست بفشارند و نبات و ترنجبین
 در آن حل کنند و باز خوردند اسهال صفر
 کند و خفقان را سود دارد **اتج**
 حاض او سرد و خشکست دل را قوه
 دهد و خفقان گرم ساکن کند و بی
 صفاوی باز دارد پوست او گرم و
 خشکست پای زهره جانور است **انگبین**
 گرم و خشکست معده و احشای از فضول
 پاک کند و سرد مزاج را بغایت سود
 مند است آب دهان مردم نباشتا
 مار و کزدم را زهر است و کرم که اندر
 کوشه تولد کند بکشد و بر قوی باطلی
 کند

تب
 و جارت
 را نشانند
 آنرا شیرین
 و شغال را
 سود دارد
 ترش زبان
 دارد
 زهره
 سرد مزاج
 اسود دارد

و او شکر کرم در دست نخورد
 و او شکر کرم در دست نخورد

کند زائل گرداند آب کرم و خشک است
 عرق النساء اسود دارد و غلظت های
 غلیظ را بزداید و کزیدن سگ دیوانه را
 سودمند است آب سرد به تدریج
 انی باشد که شیرین و لذیذ بود هضم
 قوی گرداند و اندکی از آن تسکین قشکی را
 کافی باشد و صحت را نگاه دارد و حرارت
 دل و معده را سودمند است آب باران
 بهترین آبهاست سعال را سودمند
 و دندان و دماغ را زیان دارد آب کرم
 سعال را و حلق را سودمند است و طبع
 نرم کند و هضم را فاسد کند و رنگ
 روی زرد گرداند و سپرز باز دید او زرد
باب
 باقلا سرد و تر است خارش در بدن
 باز دید او زرد و نقاخ است و دید گوارد
 و خوابهای شوریده نماید و خذ او سود

کامه
 ۱۳۹
 و آنها بخورد اسود را در کرم و
 سعال و صحت و دندان و مزاج
 از زبان دارد

و این او در صحت

۱۴۴
چون با کل از منی طلی کنند ادرار
باز دارد **دماغ** سرد و تر است دماغ
اشتر خشک کرده با سرکه بخورند
که صرع را سود دارد دماغ کاه و کوفند
غذای بسیار دهد و خذ او نده معده
گرم را سود دارد **باب الثانی**
در ارج حیوانی معروف است اندکی از وی
ادرا را حیض بکند گرم و خشک است
در درجه دوم با سرکه طلی کر و قویا
کردن سود دارد **باب الثانی**
ریاس به تدین ان ریاس قلبی
است در شیرازی باشد سرد و
خشک معده را قوه دهد و اسهال
صفراوی باز دیدن او سود دارد و
تشکی بنشانند و حلق را زیان
دارد نسیان او سود **رحیبان**
مصلحت

۱۴۵
مصلحت سرد و خشک است در درجه
دوم معده سرد را سود میدهد است
منی کم کند و طبع را نرم دارد **التحان**
اشتهای طعام او برزد طعام از معده
بدریزد او برزد و تشنگی بنشانند **باب الثانی**
زیق میماند سرد و تر است در
درجه دوم بخار و فاج و ریشه الورد
شستوایی و بینایی را از آنک کند و بوی
دهان ناخوش کند **زردی** گرم
و خشک است دل را نشاط دهد و
فویلهی او برزد **زوفیا** گرم و خشک
است سرفه کهن را سود دارد و بول
براند **زرالو** سرد و تر است در
درجه دوم زردی بوی خشک در آب
خوسانتد آب ان تشکی را سود دارد
و در تبهای حاده نافع بود و تران

۱۴۶ معده را فاسد گرداند از در کرمی
 معتدلست در دهن گیرند در دهن
 زانکه کند و بوی کند ببرد و خفقا
 سوز دارد میل از زر ساختن بود
 چشم کشیدن چشم را روشن کند
 ز مژگان چشم افمی بر ایند چون بلخورد
 در ندهد بفت خون و اسهال خون باز
 دارد از نسیج کرم و خشک بدرجه
 دووم سویی را ببرد و باسه و روغن
 مرهم سازند ریشهای طبع را
 سوز دارد از بیرون کرم و خشکست
 اشتهای طعم را زیاد کند و در
 مناصد و عرق النسا را سوز دارد
 نخی خوانی و در دسرا از زعفران
 کرم و خشک است در درجه دووم روزگانی
 قوه دهد و رنگ روی نیکو کند
 و دل را قوه دهد سیب شیرین کرم
 و تراست

کرم دهن

۱۴۷ و تراست و ترش سرد و خشک است
 و نشاط دهد و در راه بیفزاید و
 خواب را آساید
 سنا کرم و خشکست بدرجه اول سودا
 و صفرا و بلغم را ببرد سنا کرم
 کرم و خشکست بدرجه دووم دماغ را قوه
 دهد و سویی بر ویانند سوسن
 پنج او معتدل است در کرمی و سوسن او از
 صلیب کنته و سوزش نشانده کرده را سوز
 دارد سنا کرم و خشک است
 فلیح و عرق النسا را سوز دارد و خوردن
 و هم طلی کردن سجد کرم و خشکست
 بوی دهان را خوش کند معده و جگر
 سرد را کرم کند سکره سرد و خشکست
 در درجه سووم بوییدن آن دماغ را که
 سرد باشد قوه دهد و خوردن آن
 دماغ را ضعیف دارد در سرد کرم را

۱۶۱
و حکم را سوخته دارد شلهو غدا باز دید
اورد سیلک کرم و خشک بدرجه
سوم ادرار حیض کند و کرده و مثانه
سود دارد سیب دل را و معده را
قوة دهد سیب شیرین کرم و تراست
و ترش سرد و خشک سماق
سرد و خشک است طبع را بیند
و غیر اینها را سوخته دارد سیب
کرم و تراست سینه و حلق را نرم کند
و خلط و سودا براند سنگ قور
باهی است که از زرد نیل مصدر او برد
در بابه پیغزاید خاصه ناف ان سرطان
سلول را نافع است سنگ
کرم و خشک کرم را بکشد سنگ
مقتا طیب کرم و خشک چون اندا
بسوزاند شاد نه شود لشیخ
و در درمفاصل را سوخته دارد چون
در دست گیرند سنگ که کار
بذان

۱۶۲
بذان تیز کنند سرد و خشک ریشها را
طی کنند بزرگ شود سنگ بهود
کرده و مثانه را از سنگ پاک کند سیخ
سرد و خشک است اندر همه باگا را
سنگ کرم و تراست در درجه اول میبند
و حلق را نرم کند و معده سرد و سوخته
است قور نیل را بکشاید و تشنگی آورد
سنگ کرم و تراست سرفه و تشنگی
سود دارد معده و حکم قوه دهد
شیر کوسفند کرم و تراست غذایی
دهد و در بابه پیغزاید و درماع واقوة
دهد شیر بزمعد است ریشها را
حلق را سوخته دارد غفرم بذان کردن
ز نکل کند شیر است کرم و تراست
توی او کمتر از شیر کوسفند است
اندک دهد سوالینه را سوخته دارد

۱۵
واز دروغین در گوش و کوریدان
سوز را سوز دارد تشبیه خوش سرفه را
وسل را سوز مند است شجاع را
سرد و تراست تشبیه کاف از جمله
شیر علیظ تراست دید از معدوم
بروز تشبیه اشتر از جمله شیر هشتا
عدلکتر دهد دمه بر افتادن و تو
و استقار سوز دارد تشبیه طح
کرم و خشک است در درجه دوم بر
بیهق و بد صطلی کنند بره و در درجه
سهل بدهند مفاصل را سوز دارد بر
تشبیه کرم و خشک است کرم خوار
بدن را سوز دارد تشبیه کرم و
تراست غذا بسیار دهد و منی را بپزند
چون بسره که پرورده باشند اسهال
طعام باز دیدا و بر تشبیه در آن
کرم و خشک بلغم را برتر و باز را بشکند
تشبیه کرم و خشکست باه را زیان دارد
تشبیه

شمع کرم و نیم است و یاروغین بنفشه سوم و فلفل
سازند و طلی سینه و خلق کنند و در تشبیه خلق را
بره و سرفه را سوز دارد تشبیه کرم و خشک
معتدل بود طبع را نرم دارد و فعل او از
فعل ترخین قوی تراست تشبیه کرم و سرد
تراست در درجه دوم تشبیه طعم
الورز و تشبیه کرم را سوز دارد و تشبیه از
غذا باید خوردن با الصلح
صبر کرم و خشک است تشبیه کرم و بلغمی را
سوز دارد و بلغم را از غنی بدن کند و
مفاصل بلغمی را بغایت سوز مند است
صفا اما هیانه است در درجه و مقاصد
بلغمی را بغایت سوز مند است صمغ عدلی
الوسیه کرم و خشک است ناسره که طلی
شد ناکند زایل کرد اند صمغ عدلی کرم
و تراست در شتی سینه و خلق را سوز
دارد صمدل اسفند سرد و خشکست
در سرد و خفقان کرم را سوز دارد و تشبیه

۱۵۲ کردن و بادار و هائی دیگر استعمال کنند چقدر
قوة دهد صندل سبع از صندل
سفتیز سرد تر است صندل گرم و
خشکست در زجگر اسود دارد بار الصناد
ضرب سونما راست خون او کلف را سوزد
دارد سپیده بقیسم زابهره ضفدع بفرغ
است گوشت او را کزیدن جانور اندر اسود
دارد بالقطر
طبائش سرد و خشکست معده را سوزد دارد
طرح خون یعنی عاقه قوا گرم و خشک است
معانقوه دهان و در کلو او نه و بپاه را زبان
دارد و تشنگی آورد طاخل سرد و خشک
معده را سوزد از طالع اوله باید رخت جها
سرد و دست و قدم کانی مرا قوه دهد و طبع پینه
باب الطاطلف سرش گزند
است و خشک خاکستند او را بر
دا الثعالب طلی کردن سوزد دارد
باب الحین

عاقه قوا

۱۵۴ عاقه قوا طرح خون کوهی است گرم
و خشکست در درجه سوم عرق
النسار اسوز مند است و تحلیل بلغم
کند عذاب بهتدین عذاب کراخی
است معتدلست در گرمی و سردی
سینه و حلق را سوز مند است اب
انرا غرغره کردن حلق را سوز
دارد عذاب گرم و خشکست در درجه چهار
دوم دل و دماغ را قوه دهد خائند
انابوی دهان را خوشد کند و نشاط
اورد و پیه را قوه دهد عجب بر
سرد و خشکست در روغن زیت جو
و ان روغن در گوش جگنیدن
در گوش را سوزد دارد بالغبیر
غار یقون گرم و خشک است سده را
بکشاید و خلطهای غلیظ ببرد و

۱۵۴ بیماریهای بلغمی را سود دارد و غالباً
نوعی از طیب است و از مشک و سنگ
و کافور درست در بویهای خوش
بکار آید بالف
فایده کرم و تراست طبع زاندم و از
و سرفه و سینه را سود دارد و فوفل
اما سر کرم و سرخی چشم سود دارد
و بن دندان را سخت کند فاغره
کرم و خشک است معده و جگر سرد
و خداوندان اسهال بلغمی را سوزنی
دارد فلقد عود الصلیب است
سده جگر را بکشاید و بد مصروع
بندند صرع را باز دارد و جگر
کرم و خشکت خفقان بلغمی و سوداوی
سود دارد و تشنگی بنشانند فلفل
کرم و خشک است ورمهای کرم را تخلیل
کند فیله زمر درخت خطضا است

ورمهای

۱۵۵ ورمهای سودایی را سود دارد و طی
کردن بالقاف
قد نفل کرم و خشک است بوی دانه زنجبیل
کند قاقله خرد و بزرگ کرم و خشک است
بدرجه سوم در روی قبضه است عیشان
می باز دارد قدره مان کرم و خشک است
بدرجه سوم فایح و صرع را سود دارد
قنطاریون کرم و خشک است بدرجه
سوم بنده بکشاید و درد شکم را سود
دارد قظران کرم و خشک است بدرجه
چهارم یک قطره از آن در گوشه جگانه شد
کرم گوشه را بکشد قسط کرم و خشک
است بدرجه سوم عرق النسا را
بسیستی تها سود دارد قیل کرم
و خشک است حب القبرع و دیگر کرمها
بکشد قیلری بر عشا است که انزا

۱۵۶ سوزه گویند گرم و خشک است برص
و بهق را سوز دارد طلی کردن بدان

بالکاف

گندم گرم است و در تدری و خشکی
معتدلست از خوب میج از گندم
غدا دهنده تو سارگاز تدر بد کن
النسان انیت به تدرین کند می با
وقت نوسینه کنگد گرم
و تراست در معنی پینداید و ادرار
رحیض کند و معده را است کند
و عشان و تشنگی او روزی کنار
سیرد و خشک است معده را قوه
دهد و اسهال که از ضعف معده
بود بپندد و اسهال خون را سوز
است کیلی شود و تراست معده را
زبان دارد و بلغم انیکر دکنار
سوز و خشک است در درجه
دوام

دل گریزان قوی

دوام اعضای عصبانی را قوه دهد
و اسهال خون باز دارد کفر
گرم و خشک است در درجه دوم سده را
بکشاید و باز را بشکند کنگد نار
گرم و خشک است در درجه چهارم مقعد
سوز دارد و در درجه سوز دارد
خشک در گرمی معتدلست تراست
در درجه دوم در بام پینداید و بوی
بدن خوش کند و طبع را نرم داند
و کند بغل را پندد و بول پندد اگر
بدان بدن را بشویند اشپش را بکشد
کندر گرم و خشک است در قوه
پینداید و معده را قوه دهد و
اسهال را پندد کنگد با سرد
و خشک است در درجه دوم قوی باز
دارد و خفقا نیز سوز دارد کون
زیره گرمی است گرم و خشک است

۱۵۸ با ذره را بشکند کثیر سرد و خشک
است غرغره باب ان حنای را سود
دارد الب ان برف سرد کند و
در غنی جگند خون از لیبی باز دارد
و دمندی ده اندا سود کروییا
گرم و خشک است با ذره را بشکند و
خفقا نرا سود دارد و بول برساند
کرب سرد و خشک است
بر دست شدن را باز دارد و کزیدن
سک در روانه را سود دارد کوکری
گرم و خشک است در درجه چهارم
کرو قو باطلی کردن سود دارد
که با به گرم و خشک است در درجه
چهارم سده جگر و کرده را بکشاید
و او از رصافی کند و طبع را بیند
کافور سرد و خشک است
در درجه سوم کاوزان گرم و
سرد را

۱۵۹ سده را بکشاید گوشتها جمله گرم است و تر
بهترین گوشتها گوشت بده است و گوشت
میشد را گرمی کنند از گوشت بده است
خوبی که از این گوشت متولد شود بد با
گوشت بزغاله فضول کمتر از گوشت
بده است بهترین گوشت بزغاله
سیاه باشد که تری ان کمتر باشد
ولذة بیشتر و زود هضم شود گوشت
بزمازه دیر هضم شود و غذا بد دهد
و سود انکیزد گوشت کاومی بسیار
و خشکی دارد و دیر هضم شود و غذا
بد دهد و سود انکیزد گوشت کاو کوه
که نوزاده باشد گرم و تر است و
خداوندان ریاضت را سود دارد
گوشت کوسفند خسی کرده به از خسی
نا کرده باشد گوشت اهو غذا بسیار

دهند و زود هضم شود گوشت خرد شود
گرم و خشک است طبع را بیندازد و
بول براند گوشت اهویره گرم و خشک
قولنج را بکشد و قلع را سوز دارد
گوشت اشتر بغلیت گرم است و گرم
کننده غذا و دندان ریاضت را و
سوز دارد گوشت اسب گرم است
و غلیظ است تولد سودا کند گوشت
راسو گرم است ضرع را سوز دارد
باب اللام

لا زور گرم و خشک است بدرجه دوم
سنگان چشم را خاصیت نیکو کند
و با استفراغ خلط بد برداورد و
خداوندان درد کرده را سوز دارد و لک
لاغرکی آورد و خداوندان یرقان
و درد جگر و استسقا را سوز دارد
لسان الحجد

لسان الحجد بارتک است سسلان خوبی
باز دارد و این منفعت از بدک و تخم
او یافته اند پنخ او خاییدن درد
دندان ساکن کند لبلاب عصاره
او سینده و شش را سوز دارد و سده
جگر بکشد لوییا گرم و تراست در
درجه اول بول براند و بدن را فربه
کند لاذن گرم و تراست در اخر
درجه دوم صلاحیت جگر سوز دارد
طلی کردن آن سوی سیاه و نیکو کرد
و دود کردن آن نجسه سوده را از
شیمه بیرون از لسان العصار
گرم است در درجه دوم تراست
و در درجه اول خفقا سوز دارد
لعتب بد برید همچون سوربجان است
گرم است در درجه سوم باه را میفراید

۱۴۲
لیمو سرد و خشک است در درجه
سوّم منافع او چون منافع اندر
است باب المسوّم
ما میثا سرد و خشک است در درجه
اول و رمه های گرم را سود دارد و چشم
قوة دهد در ابتدا در چشم را سود
دارد موم بیاض گرم است بدرجه
سوّم لطیف کننده است و در
و کوفتگی و لقوه و فالج خوردن و طای کردن
سود دارد و ریش مانند را سود دارد
ضکر بیون گرم و خشک است بدرجه
چهارم مضرت او در جگر بسیار است
مرزنگوش گرم و خشک است در درجه
سوّم خداوندان خفقان را سود دارد
مشط لطمع رنگ است گرم و خشک
بدرجه سوّم رطوبت های از سینه
و شد باک کند و ادرار بول کند خوردن

دو دو

۱۴۳
و دو کردن بجه سرد را و نفاست
فرد از درجه بلج گرم و خشک است
در درجه بویدن آن رطوبت از و مایع
فرد از درجه و بود التعلب طلی کند موی
بدرجه مسک گرم و خشک است در درجه
دوّم رماغ سفند و دل را قوه دهد و
نشاط و ذهن را تیز کند و خفقان را
سود دارد و تریاک جمله زهر است
سرد و تر است در درجه دوّم و صفر را
مشکند مسک گرم و خشک
است در درجه دوّم خاییدن آن
بلغم را کم کند سرفه بلغمی و
بزالیدن خون از کلوببرد و
سعد را قوه دهد و جگر را قوه
دهد و ورم جگر را سود دارد
ماهی گرم شور گرم و خشک است

۱۶۴
زداينده است دماغ و دندانها
زبان دارد و سيز را منگي کند ما
تازه سرد و تراست غذا بند کرده
بسر و خوردن زهر است فالح
و رعشه و عرق سرد بازديد
الورد موی کرم و تراست در در
اول سينه و حلق را سوز دارد
و در راه پيفزايد باب التوب
نارنج پوست کرم و خشکست در در
دوّم حمض او سرد و خشک است
در درجه سوّم دل را قوه دهد و نيز
اشتهای غذا بازديد او زد و حلق
سوز مند بود نحوه کرم و
خشکست در درجه سوّم تری معده
سوز دارد و بول بر ايند نحوه
سرد و خشک است در درجه اول چون
باشد

۱۶۵
باشک خورد سينه و حلق را سرد سوز
دارد نحوه کرم و خشک است
در درجه دوّم معده را که سرد باشد
کرم کند و قوه دهد فراق که از استلا
باشد سوز مند است نحوه
کرم و خشکست در درجه چهارم در دران
و مفاصل و لقوه و فالح و سرفه کرم
سوز دارد و باؤها را بشکند و بچيز
شکم را سوز دارد و بجهت سوز از ششم
بيرون آورد و کرم را بشکند نحوه
کرم و خشک است در درجه سوّم حناق
بلفی را سوز دارد و در چشم کشیدن
سپيده چشم را ببرد نحوه کرم و خشکست
در درجه اول کلف و بلق و ذالعلب را
طلي کردن سوز مند است نحوه خشک طبع
بيند نحوه خشک از روز هضم شود و از
معده بگذرد نحوه کرم شده و سير

کوارد و غذا بسیار دهد و بدن را فربه
 کند نان فطایر است که چون آب
 اندازند بر آب فرو شود و نان
 نیک بر سر آب بایستد نان فطایر
 طبع را ببندد و دید هضم شود و
 باز آنکیزد و ریک در کرده و مثانه
 باز دیدالورث نان فرائی دید
 کوارد و غذا و تان کدو تعب الایق
 بود قطایف دید هضم شود نان
 بر تابه خفته خشک است و غلیظ
 طبع را ببندد و سده باز دیدالورد
 رذ کافی را و غذای بسیار دهد و
 دید کوارد نان جو سرد و خشک
 است بهترین آن باشد که از جو
 نودخته باشد طبع را ببندد و غذا
 اندک دهد خشک گرم و تر است سینه
 جوید باز در بول براند و باز آنکیزد
 بار

بالواو

فوج کرم و خشک است در اول درجه دوم
 او از راصافی کند و بهلق و برص را سود و ورق کرم
 دارد کخاییدن الن بن دندان راه
 سخت کند در سرد کرم را سود دارد و ورق
 سر و قابض است در گرمی و سردی
 معتدل است خاکستر آن سوختگی را
 سود دارد و ورق بلوط سرد و خشک
 است بر شاهی کرم را سود دارد و ورق
 کجند بکوبید و موی بر آن بشوید و راز
 کرد اند و شپوستان از سردی و ورق
 جو کرم و خشک است خاییدن الن اثری
 بلغمی را که در دهان بد المذبه باشد سود
 دارد و ورق توت خضایی نیکوست موی
 و در دندانها سود دارد و ورق ترب
 کرم و خشک است رطوبت میدهد را سود
 دارد و ورق کمان سرد است تان
 لبزدند موی را باز دارد و ورق الوحتور

سقفقور جانور است ماستر سومار و سقفقور اصیلی
 کم به است آبل بهترین ناف و شکم و کمره و کمره در آن موضع
 پیغم کرده و تازه بهتر بود خاصیت چون بخورند قوت باه زیاده
 شود چنان غلبه گیرد که ساکن نشود تا چیزی نماند که باه را ساکن
 ماستر کرد و خوبای عروس و امثال آن خورند و در دراز
 تر باکت در بیماری سردی که تعلق با عصاب دارد سود
 اندر معرفت مشک و مشک خشن تر است و از همه بهتر
 مشک خشن است که از خطا و رفتن و نافع از آن بانند ده مسقال
 باشد و پوست نافع در می بیش نباشد و بر روی پیغم سوی نیاش
 و بعضی از آن تبیی است و نافع از او ضرر باشد تا چهار مسقال
 بیش نبود و بر روی سوی اندک باشد استخوان آبی که برایش
 نهند و مشک و ریزند اگر بوی خالص آبل نیگست و حیانت
 در مشک بسیار است و احتیاط تمام باید کرد و خاصیت مشک
 بر نر یا سود دارد و در اروانی چشم و مغز کاند و در زجا
 سرد بکار دارند حضرت مشک بگافور دفع شود
 اندر معرفت عشب

سقفقور است غرغره بزبان کردن
 ورق سیب زعفران و شفتالو
 و رزوسد کوفته و آب خشک بر آن
 افشایند در در صفاوی را فرو
 نشاند ورق شفتالو دسندگی دانند
 سود دارد بزنانف کوزدان طلای کردن
 گرم را بکشد ورق حطلم گرم و
 تراست در درجه دوم گفته اند
 که در سووم قابض است ورق
 سوین معتدل است و یکری و سردی
 ورق مرو سرد و تراست عصاره
 او در سرد و کوزیدن کمتر دم را سود
 دارد باب اطعمه
 هزار ایشان گرم و خشک است در درجه
 دوم لطیف کننده است هلیون
 گرم و تراست سده را بکشاید و
 بلغم را لطیف کند هشتدهان
 جوی

۱۷. اندر معرفت عنبر بهترین عنبر استهب است
یک سفید بوزن سبک و چون بنگند میان وی سفید بود
و چربی آن بسیار نبود و بوی او بر بوی مشک غلبه نکند
و بعد از آن سلاطین گویند و آن از رقی باشد و چرب بود
و بوی او بر بوی مشک غلبه نکند و بعد از آن سفید بود
از جهت هوا بپاشد و چون بنگند خاک رنگ باشد و اندکی
سرخ رنگ بایش و بعد از آن عنبر سیاه باشد و آن خیر خالیم را
نشاید امتحان او امتحان مشک یک طریق باید کرد
عنبر خالص چون روغن گذاشته شود و بر روی آئینه برود و آنچه
خیانت دارد چینی لعل مانند است تا تند چیزی عنبر در
اول آئینه نهد و در آفتاب نهد اگر همه یکد از خالص است
و اگر نکل از خالص نیاید و چون یکد از آن کسی در جافه
سفید مانند اگر سبز نماید خالص است و اگر نماید خالص
نست اندر معرفت عنبر هر مودی که بر سر آب
آید بد باشد باید که حکم و چرب باشد و سبب باشد و برایش

پایدار باشد و چون برایش نهند اول تا آخر یک آن جو و خاصیت
او بماند و اعصاب را سود دارد و قوت دل دهد و در
مفرجهها و مجاریها کند معده ضعیف را قوت دهد
و چون بخاند بوی دمان خوش کند و بیشتر اعضا را سود دارد
اندر معرفت کافور درخت صنوبر و کافور
در چیزهای سخت است و بیشترها تا یک زمستان چون
برگ ندارد نمی توان شناخت تا بستان نیز در آن بیدست
سار بسیار بود و ماران از جهت گرمی خود را بر آن درخت
عی پیچند و مردم در تابستان با بخار و تیریدان درختان
اندر آن چون زمستان شود با بخار و تیریدان درخت
بسیار صاحب شود و چوب درخت کافور چوبی سفید بود
که بوی آن تند و زود فکند باشد و کافور مانند صمغی است
در میان آن درخت و بیرون نیاید و چون بشکافتند
از آن میان درخت بیرون آید و آنچه بیرون نیاید آن چوب را
بجوش دهند و آن آب کافور بتحصیل حاصل کنند و آن
معمول خواستد و آنچه از میان چوب بیرون آید از آن مایه خوانند

۱۲
و اینک میباشد بصبغ پیرون کند قیصوری خواستند
و آن صبغ باشد که بزرگی کرایه اما ریاضی بکین بسبب
خسری و معمول بکین نوع دیار خرد و در کافور خضانت بسیار
کند امتحان بر آبکینه نهند بر آتش نهند اگر تمام کد اخته شود
خالص باشد و اگر چیز بیجان خضانت باشد از طعم دیوی اعتماد
نتوان کرد انرا محاطت از او باد نگاه باید داشت
انرا در شبه یاد در موضع استوار باید کرد و قوی جو باوی
امینه باید داشت خاصیت او حرارت بنشدل در زیر کرم
سود دارد در آبله و جوشش چشم بکار این دیو نهایی کرم
بده است که کبر و قوت باه ضعیف کنی معرفت حاصل
بهترین ضد نوعی باشد پسید که بزرگی نزد یک باشد و حکم و ضرب
دیگر نوعی باشد سرخ و آن جز طلا را تا یل و آلات آنزد
و شرطش باشد خاصیت در کرم کرم حکم معده کرم را بود
دارد و حرارت را باعث ال آورد معرفت بر بعضی آن
بسیار جایها بود و کل کی بود دارد در احمر کفته شود
و بهترین قهاسی بود و یاد عسلی و جاسی بود

باید که سرخ رنگ و تیز نوی بود و بر ریشهای او اندک
سفیدی بود و باید که تازه بود خاصیت او بسیار است
در دارو و عطرها و زکها و عذنا و حلوانا بکار دارند
قوت دل بهر طرا کوه زرد در چشم اهل عالم
عزیزت و در مفتح قوت دل دلمه همدرد ارد یا چشم روشن
کند و در دهن کزند بوی دمان خوش کنر طلائی که از کان بیرون
ارند از جهت چینی سازان بهتر باشد و اگر زر را موصول
کند از او در مفتح بکار دارند سودا را سود دارد
و دل را قوت دهد و روح حیوانی را مدد کند نفسه
در بچها و مفتح ما و دارو یا چشم بکار دارند و کوه خارش را
سود دارد بوی دهن خوش کند و کوشاری بول را سود دارد
اگر نقره سپاه شده باشد از او در کشته زرد الو ترش و نمک چو شانه
سپید شود جورد در اسمان سو باج دار و بهتر
از لاجورد شسته و اصحاب موفولیا و کانی را که خواب
نیاید سود دارد بر پلک چشم طلا کت مته بر ویانند و

۱۱۲ **یشم** اگر کسی با خود دارد صاعقه این باشد در چشم
 مردم شیرین باشد و یشم را با معده خاصیت عظیم دارد تا بحدی
 که گفته اند اگر کسی در نیندی از یشم در کردن افکند چنانکه بر آب بر معده
 باشد معده را قوی کند و معده از بیاض و ضعف ایمن باشد
 و اگر یشم با خود داشته از بیماریها ایمن بود علی الخصوص
 بیماری معده **بسن** در مغزها و بجهتها و در چشم
 بکار دارند و خون که از کلو و سینه بر آید باز دارد و سپهر
 بزرگ و ریش امعا و دشواری بول را سود دارد و اگر خداوند
 نقرس و دو الی الفیل مفصل بر یا بندد سود دهد و مروج
 را سود دارد و اگر کوهی که کرم کند او بزند تا موش
 شود **پاز** چون در افتاب نهند از
 از وی عرق بر آید آن سنگ نیک باشد و اگر از آن عرق خداوند
 تب مطبوعه بر مگردان شود از جهت زهر ماهوم و حشرات
 و بدان که سام ابرص جانور است بر شبیه سوسمار
 شود که و به بلاد خوارقان بسیار باشد و باید که

۱۷۵ سام ابرص با بیاض و دیدن او را میباید تنه پس شکم یا زهر
 در انگشتری جای دهد و باین سام ابرص در کوزه
 کوزه و بعد از پنج روز در کوزه باز کند اگر چشم
 سام ابرص بجای خود بپوشد مده باشد آن
 سنگ خوب باشد و باید که آب در آن باشد
 و لختی بس در خون آفرده کنی در ساعتی که افتد
 شود خالص باشد اگر شادته اگر بزنی بندت
 خون حیض بسته شود اگر برض او نند در دیگر بندت
 شفا یابد اگر جراحت او بزند مادام تا بر او خفته
 باشد الحام نکند **اهمن** زنگ آهن معده
 نافع باشد از ابهای که بر کانهها افتد همچو آب
 نافع تر از این نیست که بر کان آهن میکند زرد
لعل در مفرج دلگشا و در جلا البصر نیکو
 بود و در داشتن نیکو و میمون باشد و مهر لعل
 با خود دارند از گشتن ایمن بود

۱۷۷
۱۷۶ آخرتوت بدانکه خرقوت یک جنبش پیش نیست ولون وی چنانست

که سخی در روی موی در هم میزند آورده اند که آن سردی ماد است
که بمرور روز کار سفت بدست مردم افتد بدسته کار سازند
بسیار خاصیت دارد و بیشتر بادشگان دارند و فایده او
آنست که در هر طعامی که ز مردم آسته یا مثل چون آن کشته کارد
در وی اندازند هیچ کز نترسد از خوردن آن در زیادت

عرق بجز کاه و دریاست یا از کربه دریایی بوی وی
مقوی دل و دماغست و هیچ شبهه است بقایت

سینه از موم و روغن زعفران و قدری زیادت ^{کاه}

خالص بان منزه کتل آنرا سینه گویند ^{مس}
اگر کسی عادت کند که طعام و شراب در او این مس خورد

خاصه ترشها

عبادت
 ده روز تمام از اول غلگه در وقت
 صبح از هر روز پنج بار است
 کسب چو این دعا را کند در صبح
 از درد بد عالم چو تکیه حق آید

در علاج طرکسیدن پاشنه پای از خاک نگاه باید داشت
 و ماز و وضع عربی گرفته بختی بر وزن سدر و س یا پاییه
 بچونیز و برشند و پم اندرون موضع طلی کت و کاغذ موی
 بر سر آن چسباند نافع بود نوعی دیگر
 یکم زعفران خردده بی گمان کران که از دم سولان بیرون
 کرده پاشند به اندرون ترک و کت موی حد بالای پاشان
 در مار قشیا

که از اسک روشایک گوید و بجد عسیت مار قشیا بی آن حجر لیس
 که چنان غاید که در آن مایند اند چون آنرا بشکند اندرون آن بچسباند
 غاید و کان در اصفهان است و نوعی از آن که از ابر حکم کو
 لعل راجل دهد و مار قشیا نفضی و نمر آن حجر لیس است مشابه نقره
 که کان آن در حدود بدشخان است و مار قشیا نحاسی و از
 حجر لیس به نحاس است و مار قشیا حیدر حجر لیس
 حیدر است اگر مار قشیا سوده یا سرمه در چشم
 کشند نور چشم بفراید و قشون مشه فحکم که داند و مشه
 سفوط نگاه اردو ن مار قشیا بر که بسیار بر عضوی که سفیدی بر

طایر پاشنه پای از خاک نگاه باید داشت

حرمیان و مستک هر دو را نیک بساید و با غن
 بیامیزد و پاره بشم بدان بیاید و بخورد بکثیر و حیض
 بیاید عسیت لاجورد با بد خشی

بچند طریق توان کرد یکی آنکه دو جز و مساوی
 از زفت رومی سیا و سفید در روغن بز زنجبیل
 تلمبا یکدگر آمیخته کرد و با قدر آب پاک بپزد
 بیالایند و آب کرم از زفتها بپسوند و مانند حلوائی
 ند میکشد تا سفید شود پس لاجورد مدقوق کسوف
 آن خیر کند و مدت یک ماه نگاه می مالند بعد از آن
 آب کرم در ظرفی بشویند تا بزرع آب از او خارج
 آب اول احسن و آب دوم بیاید و آن هم ادویه بود



